



۷.۳

گفت‌وگوی جهانی

۴ شماره در سال به ۱۷ زبان

متئو پورتولینی،
ریکاردو امیلیو چستا،
اندرنا کاسو،
فلامینیو اسکواتزونی،
علیاکبر اکبریتبار،
آناليسا مرگیا،
باربارا پوچو،
ماسیمیلیانو ویرا

جامعه‌شناسی ایتالیا

پایان

عصر جهانی؟

مارتین آلبرو

میراث استعمارگری

در کوزوو

ابراهیم بریشا

استیو متیومن،
هالی تروپ،
الیزابت استنلی،
دیلن تیلور،
رابرت وب

جامعه‌شناسی

دراوتیاروا

ستون ویژه

< به یاد آیشوار مودی

< معرفی گروه سردبیری ترکیه

چالش جامعه‌شناسی جهانی

همین‌طور که بر تعامل با انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی طی ده سال گذشته تامل می‌کنم، اثر مداوم امر ملی بر شکل و محتوای جامعه‌شناسی مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد. ما جامعه‌شناسی بین‌المللی‌ای داریم که مجموعه کمیته‌های پژوهشی و گروه‌های موضوعی و گروه‌های کاری در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به خوبی آن را نمایندگی می‌کنند. با وجود این، حتی این مجموعه هم خصلتی ملی یا منطقه‌ای دارد. معیار خودانگیخته تقریباً کهنی که اغلب جامعه‌شناسان حول آن می‌گردند، میل به سوی ملی بودن به جای جهانی بودن دارد. ما جامعه‌شناسی جهان را داریم اما جامعه‌شناسی جهانی با اجتماعی جهانی، حتی در عصر دیجیتال بسیار دشوارتر به دست می‌آید. بسیاری از مشکلاتی که با آنها مواجهیم - پناهندگان، مهاجرت، تغییرات اقلیمی، سرمایه مالی، تجاری سازی آموزش عالی - ابعاد جهانی دارند و با وجود این که ما ممکن است این ابعاد را مطالعه کنیم و حتی نظریاتی درباره‌شان بپروریم، جعل اجتماع خاص جهانی توسط جامعه‌شناسان مسئله برانگیز است. این موضوع تا اندازه‌ای بازتاب تنوع فرهنگی و به‌ویژه زبان شناختی است؛ و تا اندازه‌ای نتیجه شیوه‌ای است که جامعه مدنی - نقطه تأکید جامعه‌شناسی - در نسبتش با دولت ملت، به‌گونه‌ای ملی شکل گرفته است. همچنین دشوار است که در زمینه آموزش عالی که بسیار سلسله مراتبی است و شرایطش در سراسر جهان بسیار ناهمگون است، بی‌طرف بمانیم، گرچه باید بگوییم که نابرابری بین رشته‌ها همان قدر در درون یک کشور عمیق است که در بین کشورهای مختلف. به واقع، همان‌طور که اجتماع جهانی وجود دارد، این اجتماع از ارتباط بین گروه‌های جهان‌گرایان صاحب امتیازی تشکیل شده که در حال سیر و حرکتند و از منابع غنی برخوردارند؛ کسانی که خود را از محلی‌های یکجانشین و غیرمتحرکی مجزا می‌کنند که از منابع تهی هستند.

ما در این شماره دو مثال متضاد از تأثیر امر ملی بر جامعه‌شناسی داریم. جامعه‌شناسی ایتالیا به‌طور تاریخی به واسطه دلبستگی به کلیسا و حزب کمونیست و حزب سوسیالیست و همچنین تقسیم دیرینه شمال و جنوب، بالکانیزه شده است. اگر علوم سیاسی ایتالیا به سبب همکاری‌اش با فاشیسم بی اعتبار شده، جامعه‌شناسی ایتالیا به سبب همکاری‌اش با بریگاد سرخ و سایر گرایش‌های رادیکال از اعتبار افتاده است. از طرف دیگر، جامعه‌شناسی نیوزیلند با سنت‌های بریتانیا در سیاست‌گذاری اجتماعی پیوندهایی دارد و با میراث استعماری داخلی کشور دست به گریبان است. نیوزیلند جزیره کوچکی است که از همسایه قدرتمندش، یعنی استرالیا می‌ترسد.

مختصر این‌که، تأثیرات جهانی بر جامعه‌شناسی عموماً به میانجی میراث و سنگربندی‌های ملی رخ می‌دهد. موقعیت ملت‌ها در جهان تأثیر چشمگیری بر شکل‌گیری جامعه‌شناسی دارد؛ بنابراین مصاحبه با ابراهیم بریسا بر تجربه استعماری آلبانیایی‌ها در کوزوو تأکید دارد و مصاحبه با مارتین آبرو روی تأثیر جهانی بریتانیا متمرکز است.

ما از شماره گذشته یکی از حامیان مشتاق ادغام جامعه‌شناسی ملی و جهانی را از دست دادیم. ایشوار مودی وفادار به مجله گفتگوی جهانی و ترجمه آن به زبان هندی بود و همچنین برای بین‌المللی کردن مطالعات فراغت روحیه‌ای هدایتگر داشت. فقدان او شدیداً حس خواهد شد، اما پروژه‌اش تداوم خواهد یافت.



جامعه‌شناسان ایتالیایی از جدال‌ها بر سر جامعه‌شناسی در ایتالیا سخن می‌گویند.



جامعه‌شناس بلندآوازه، مارتین آبرو، مسیر خود را به سوی جامعه‌شناسی جهانی روایت می‌کند.



ابراهیم بریسا فلاکت آلبانیایی‌ها در کوزوو را به عنوان تجربه‌ای استعماری وصف می‌کند.



جامعه‌شناسانی از اوتیاروای نیوزیلند درباره مداخلات گوناگون خود در جامعه می‌نویسند.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانۀ انتشارات SAGE امکان پذیر شده است.

< گفت‌وگوی جهانی را به ۱۷ زبان در وب‌سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دنبال کنید.

< نوشته‌هایتان را به نشانی burawoy@berkeley.edu بفرستید.

< در این شماره

سرمقاله: چالش جامعه‌شناسی جهانی

< موقعیت جامعه‌شناسی ایتالیا

جامعه‌شناسی ایتالیا در آغاز سده ۲۱

متنو بورتولینی، ایتالیا

گرامشی، غریبی در وطن خویش

ریکاردو امیلیو چستا، ایتالیا

جامعه‌شناسی ایتالیایی ژانوس چهر، ۱۹۴۵-۱۹۶۵

اندرو کاسو، ایتالیا

بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی در ایتالیا، از دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۲۰۱۰

فلامینیو اسکواتزونی و علی اکبر اکبری تبار، ایتالیا

کلیشه‌های جنسیتی در جامعه‌شناسی ایتالیا

آنا لیس مرگیا، بریتانیا و باربارا پوجو، ایتالیا

رشته‌ای زیرسلطه در فضای دانشگاهی ایتالیا

ماسیمیلیانو ویرا، ایتالیا

< مصاحبه‌هایی از سراسر جهان

پایان عصر جهانی؟ مصاحبه‌ای با مارتین آلبرو

ریزا گابریلا زامفیرسکو و دینا الکساندرا دومیترسکو، رومانی

میراث استعمارگری در کوزوو: مصاحبه‌ای با ابراهیم بریشا

لاینینت کونوشوفسکی، کوزوو

< جامعه‌شناسی در اوتیاروای نیوزیلند

سیاست قدرت پس از حادثه اوتاناهی

استیو متیومن، نیوزیلند

ورزش‌های خلاقانه در جغرافیای پسا فاجعه

هالی تروپ، نیوزیلند

ساکت نگاه داشتن سواستفاده

الیزابت استنلی، نیوزیلند

کنشگری و نهاد دانشگاه

دیلن تیلور، نیوزیلند

به سوی جرم‌شناسی بومی

رابرت وب، نیوزیلند

< به یاد آیشوار مودی

به مطالعات فراغت عشق میوزید.

راجیو گوپتا، هند

منبعی برای الهام و دلگرمی

کارل اسپراکلن، بریتانیا

< ستون ویژه

معرفی گروه سردبیری ترکیه

گل چورباچیوگلو و ایرویک اورن، ترکیه

< شورای سردبیری

سردبیر: مایکل بورووی.

دستیار سردبیر: گی سیدمن.

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

همکاران تحریریه: تینا اویس، راکاتل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن.

سردبیران مشاور: مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سیناه، بنجامین تجربینا، رزماری بربرت، ایزابلا بارلینسکا، دیلک جینداگلو، فیلومین گوتیرز، جان هولمود، گویلرمینا جاسو، کاپالانا کاناییران، مارینا ماریانا کورکچیان، سایمون مایادیمنگ، عبدالمؤمن سعد، آیهه ساکتانبر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسولگو، چین-چان یی، النا زدرارومیسلا.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب:

ساری حنفی و منیر السعیدانی.

آرژانتین:

خوان ایکناسیو پیووانی، پیلار پی پویگ، مارتین اورتاسن.

بنگلادش:

حبیبول حق خوندکار، حسن محمود، جوول رانا، آس روکیا اختر، توفیکلا سلطانا، اصف بن علی، خیرون نهار، کازی فادیا اشا، حلال الدین، مهیمین چوودهارى.

برزیل:

گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، آنجلو مارتینز جونیور، لوکاس آمارال، سلیا آریباس، بنو آلو، خولیو داویس.

هند:

راشمی جین، جویتی سیدانا، پراگیا شارما، نیدهی بانسال، پانکاج بهاتناگار.

اندونزی:

کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فینا ایتیریاتی، ایندرا آرتا ایراوانی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیوان، محمد شهیدین، دومینگوس السید لی، انتونیوس آریو ستو هارجانا.

ایران:

ریحانه جوادی، نیایش دولتی، سینا باستانی، میترا دانشور، وحید لنجان زاده.

ژاپن:

ساتومی یاماموتو، ماساتاکا اگوچی، ایزومی ایشیدا.

قزاقستان:

آیگول زابیروآ، بیان اسمگامبت، آدیل رودینوکف، گانی مدی، الماش تلسپایوا، کوانیش تل.

لهستان:

جاکوب بارسزوسکی، کاتارزینا دیسکا، پاتولینا دوماگالاسکا، آدریانا دروزدروشکا، لوکاژ دالتیکا، ژان فریدریخ، کریستف گوبانسکی، کینجا جاکیل، ژوستینا کوشیسینسکا، کامیل لیپینسکی، میکولای میرژیوسکی، کرولینا میکولایوسکا-ژازاک، آدام مولر، سوفیا پنزا، ترسا تلزینسکا، آنا واندزل، جاکک زیچ، لوکاژ زولادک.

رومانی:

کوسیم روگینز، رایسا-گابریلا زامفیرسکو، کوستینل آنوتا، ماریا-لئوردانا آرسنه، تاتیانا کوژوکاری، آندری دوبره، دایانا آکساندرا دمیتزیش، آیولین گابور، رودیکا لیسه‌انو، مادولینا منه‌آ، میهای-بگدان ماریان، آندره‌آ النا مولدوونو، رارش-میهای موشات، آوانا النا نگره‌آ، میوآ یارسچپو، ایون دنیل پوپا، دایانا پورتنو سزاژ، الیزا سواره، آدریانا سوهودولینو.

روسیه:

النا زدرارو میسلووا، آنا کادنیکووا، آناستاژیا داور.

تایوان:

جینگ موآ هو.

ترکیه:

گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.

مشاور رسانه‌ای: گوستاو تانیگوتی.

۲

۴

۶

۸

۱۰

۱۲

۱۴

۱۶

۱۹

۲۲

۲۴

۲۶

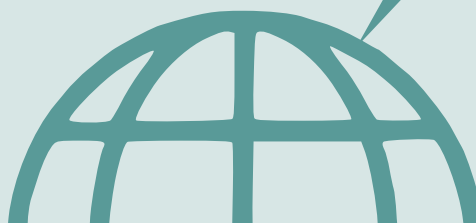
۲۸

۳۰

۳۲

۳۴

۳۶



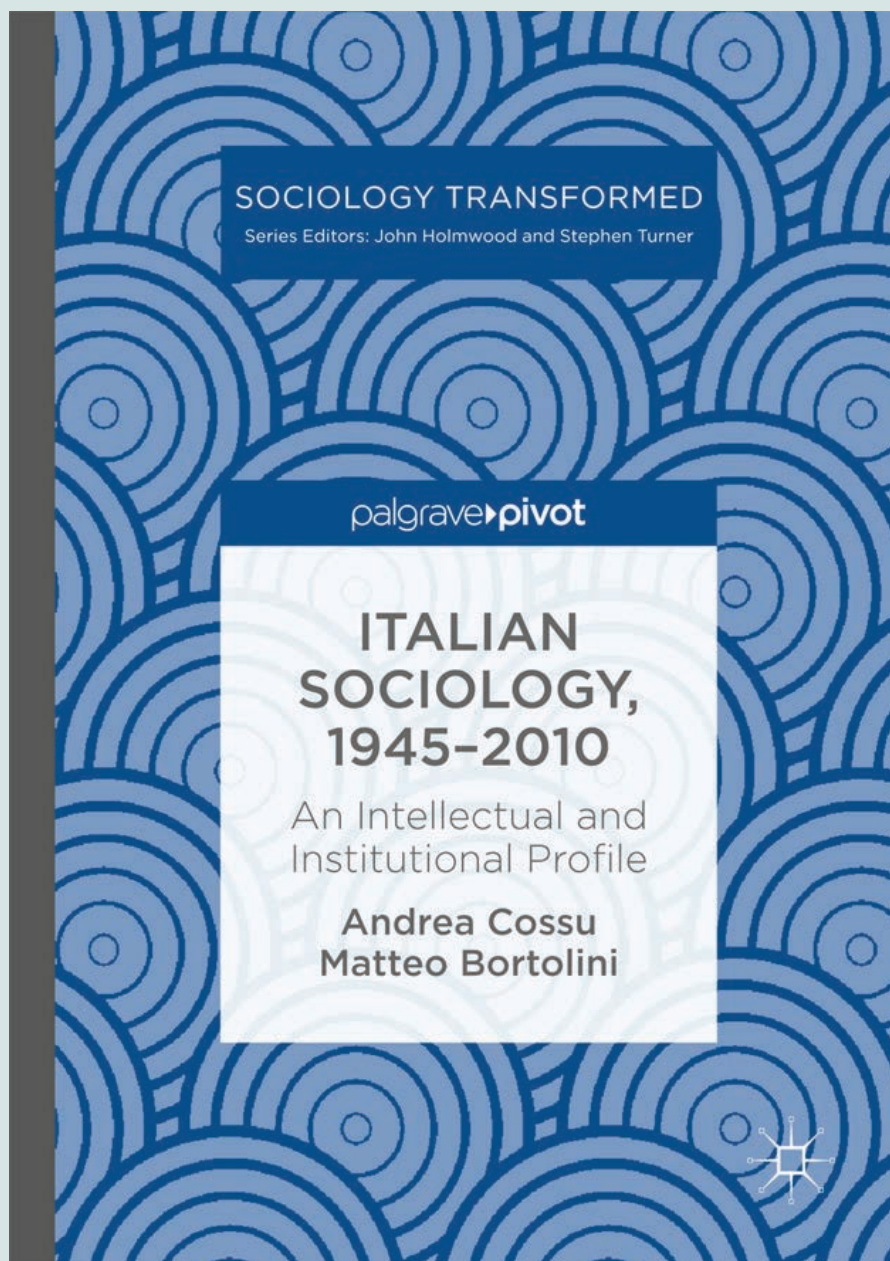
< جامعه‌شناسی ایتالیا

در آغاز سده ۲۱

متو بورتولینی، دانشگاه پادوا، ایتالیا

چنان‌که آندریا کاسو و من در سیمای فکری و نهادی جامعه‌شناسی ایتالیایی از سال ۱۹۴۵ تا سال ۲۰۱۰ استدلال کرده‌ایم، اوایل دهه ۱۹۹۰ معرف پایان دوره «قهرمانانه» و بنیادین این رشته بود و راه را برای ورژن علمی کمتر فرهمندانه و حرفه‌ای‌تر باز کرد، ورژه‌ای که این ترکیب ناسازنما به بهترین شکل توصیف می‌کند: «عادی شدن بدون استاندارد شدن». نبود اجماع علمی یا حتی پراگماتیک بر سر مباحث، روش‌ها یا چارچوب‌های نظری بر ورژن روزمره کار علمی و مناسبات میان جامعه‌شناسان و مخاطبان بسیارشان - همکاران ایتالیایی و خارجی، نخبگان سیاسی ملی و محلی، جنبش‌های اجتماعی و دینی؛ بازیگران اقتصاد و رسانه ملی - اثر گذاشت. افزون بر این، این اختلاف نظر از شکل‌گیری بینشی مشترک در جامعه علمی جامعه‌شناختی در باب استانداردهای حرفه‌ای و اخلاقی یا دورنمای این رشته جلوگیری کرد. این رشته کوشش کرده است که ابرروایتی (master narrative) جدید و نیرومند درباره گذشته، حال و آینده برسازد - تا بدان جا که اسطوره‌های کهن در باب «زایش دوباره» جامعه‌شناسی پساجنگ» یا شورش‌های دانشجویی سال ۱۹۶۸ (مقاله چستا و کاسو در این شماره را ببینید) نزد دانشجویان جوانی که در نهادهای دانشگاهی تثبیت‌شده تربیت شده‌اند چندان معنایی ندارد.

بی‌گمان، چنان‌که بسیاری از یادداشت‌هایی که در نشریه گفت‌وگوی جهانی منتشر شد برمی‌آید، این متکثر شدن رویکردهای جامعه‌شناختی و سبک‌های پژوهش در ۳۰ سال اخیر کم‌وبیش در همه جا رخ داده است. با این حال، در ایتالیا تاریخ خاص این رشته به تجزیه‌گری پست‌مدرن رنگ و بوی ایتالیایی متمایزی بخشید. طی پانزده سال گذشته، چرخش جهانی نولیبرال در آموزش عالی، با ایدئولوژی‌های مدیریتی و بازاری‌اش و حمله‌اش به ارزیابی پساجنگ حرفه‌های دانشگاهی اردوگاه‌های ایتالیا، سه گروه دانشگاهی نیرومند



کتاب تازه منتشرشده جامعه‌شناسی ایتالیا ۱۹۴۵-۲۰۱۰، نوشته آندریا کاسو و متو بورتولینی

که در اواخر دهه ۱۹۶۰ حول خطوط سیاسی با مسامحه تعریف شده - رومن کاتولیک، کمونیست و سوسیالیست - به توافق رسیده بودند تضعیف کرده است. هم‌زمان، دانشوران جوان‌تر تشویق شدند که افق‌های جغرافیایی، فکری و حرفه‌ای‌شان را گسترش دهند، چنان‌که جامعه‌شناسان ایتالیایی بیشتری اکنون در خارج از کشور مدرک یا کمک‌هزینه پست‌دکترای می‌گیرند، مرتب در نشست‌های بین‌المللی شرکت می‌کنند و اعضای فعال شبکه‌های علمی جهانی‌اند. در نتیجه این امر، برخی از عالمان اجتماعی دیگر به زبان ایتالیایی کتاب منتشر نمی‌کنند و خود را از سنت‌های متصلب دانشگاهی دور کرده‌اند و این امکان را کمتر و کمتر می‌کنند که جامعه‌شناسی ایتالیایی، به‌عنوان یک رشته علمی، بتواند به شکل و شمایل یا ورزهای مشخص‌تر و اجماع‌پذیرتر بیابد. (متن اسکواتزونی و اکبری تبار را در همین شماره گفتگوی جهانی ببینید)

افزون بر این پویای مهم، جامعه‌شناسی ایتالیایی امروزه با سه چالش مهم روبه‌روست: جایگاهش در تصور فرهنگی و اندیشگی مردم این کشور، نقشش در علوم اجتماعی و در سطحی گسترده‌تر در فضای نولیبرال دانشگاه و زیرساخت‌های نهادی و ارتباطی‌اش.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که پیش روی جامعه‌شناسی ایتالیایی است آن است که در تصور اجتماعی ملی به رسمیت شناخته نشده است (یادداشت **ویرا** و نیز **مرگیا** و **پاجو** در این شماره را بخوانید). جدا از شماری شخصیت فرهمند از نسل نخست جامعه‌شناسانی که به‌واسطه جایگاهشان به‌عنوان سیاست‌مداری عالی‌رتبه یا روشنفکر حوزه عمومی نام‌بردار شده بودند، تأثیر حرفه جامعه‌شناسی بر جامعه ایتالیا اندک بوده است. از یک سو، خاطره بد ایتالیا از وقایع سال ۱۹۶۸ تا پایان دهه ۱۹۷۰ (یعنی زمانی که برخی از دانش‌آموختگان دانشگاه ترنتو به گروه تروریستی بریگارد سرخ پیوستند و هم‌زمان جامعه‌شناسان دیگری سازمان‌های چپ نو را اداره می‌کردند) در پدیدار شدن این تصویر پایدار که جامعه‌شناسان روشنفکرانی چریک و غیرقابل اعتمادند - تصویری که با تصمیم اخیر برخی از عالمان اجتماعی که به‌عنوان ایدئولوگ، «روشنفکر ارگانیک» یا مشاور به جنبش‌های

سیاسی، اتحادیه‌های کارگری یا انجمن‌های جامعه مدنی خدمت کنند تقویت شد - نقش داشت. از سوی دیگر، از دهه ۱۹۸۰ به این سو، جامعه‌شناسان را به تظاهر متهم می‌کنند و آنان را عقل‌کل‌هایی ملال‌آور می‌انگارند. گرچه نسلی جوان‌تر از همکاران به‌عنوان روشنفکر حوزه عمومی به شهرت رسیده‌اند - که از آن میان می‌توان به ایلوو دیامانتی، مائورو ماگاتی، جیووانی سمی، نگارنده کتاب **بهسازی بافت شهری**، که انتشارش در سال ۲۰۱۵ شورو هیجانی برانگیخت اشاره کرد - ترسیم تصویری تازه از این رشته یا بازسازی مشروعیتش در بحث از فرآیندهای اجتماعی کوشش و زمان زیادی می‌برد.

سرنوشت جامعه‌شناسی دانشگاهی با سرنوشت نظام آموزش عالی ایتالیا گره خورده است. در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، فرآیندی ملی درصدد برآمد که خروجی علمی پرسنل دانشگاه را گردآوری، تحلیل و ارزیابی کند. گرچه این اقدامات نتایج واقعی اندکی داشتند، یافته‌های آن وضعی اسفبار را به تصویر می‌کشید: وضع جامعه‌شناسی ایتالیا از علوم اجتماعی دیگر بدتر است و نیازمند کوشش‌هایی تازه در جهت بهتر کردن کیفیت پژوهش‌های چاپی. مدتی بعد، دولت نولیبرال برلوسکونی در آموزش عالی ایتالیا دست به اصلاحاتی رادیکال و جنجال‌برانگیز زد، و نزاعی درون‌رشته‌ای و میان‌رشته‌ای را در اواخر ۲۰۱۲ به راه انداخت. انتشار یافته‌های ASN - فرآیند ملی احراز صلاحیت علمی - سازوکار نوبی برای جذب نیرو به دست داد: تنها یکی از پنج درخواست‌دهنده شایسته کسب جایگاه استاد کاملی یا استادیاری تلقی خواهد شد. افزون بر این، دانشگاه‌های شمالی ایتالیا از دانشگاه‌های مرکزی و جنوبی ایتالیا وضع بهتری دارند و عناوینی را که برای ارتقای موقعیت حرفه‌ای لازم است شامل حال شمار بیشتری از داوطلبان می‌کنند.

در نتیجه، بحث‌ها بر سر نابرابری‌های منطقه‌ای و زیررشته‌ای، قدرت سه اردوگاه دانشگاهی پیش‌گفته، و چندپارگی این رشته به طرز نامتعارفی پرشور و حرارت بود. یکی از این جدی‌ترین این مجادلات بر سنجه ارزیابنده‌ای که در قانون سال ۲۰۱۰ مورد حمایت

قرار گرفت و به‌شکل نامتناسبی به حرفه‌های متمرکز بر پژوهش عنایت داشت متمرکز بود. مقالاتی که در نشریه‌های خارجی چاپ می‌شد یا عضویت در شبکه‌های جهانی پژوهش جملگی مثبت ارزیابی می‌شدند، حال آنکه تدریس و خدمت در نهادی محلی درخور ارزیابی تلقی نمی‌شد. به‌طور میانگین، جامعه‌شناسان جهان‌وطنی که کلاً یا جزاً از میدان جامعه‌شناسی ایتالیا روی گردان شدند از همکارانی که ایتالیامداتر بودند وضع بهتری داشتند.

سرانجام اینکه، مناقشات بر سر اصلاحات سال ۲۰۱۰ بر «انجمن جامعه‌شناسی ایتالیا (AIS)» تأثیری شگرف و شاید دورازانتظار داشت، انجمنی که در سال ۱۹۸۳ ایجاد شد و به دادوستدخانه‌ای بدل شد که در آن سه اردوگاه پیش‌گفته به یاری هم تخصیص سمت‌های دانشگاهی و بودجه پژوهشی را مدیریت می‌کردند. این انجمن، رفته‌رفته وجهه و جذابیتش را از دست داد و عملکردش پس از انتشار نتایج فرآیند ملی احراز صلاحیت علمی بسیاری از جامعه‌شناسان دانشگاهی را متقاعد کرد که از این انجمن کناره بگیرند. از آنجا که شمار اعضای انجمن به پایین‌تر حدش رسیده است، این سازمان در تلاش است با تقویت نقش عمومی‌اش و نیز جذابیتش به‌عنوان استانداردگذار اصلی این رشته جان تازه‌ای بگیرد. با این حال، هم‌زمان جامعه‌شناسان اقتصاد - که به‌طور کلی در ارزیابی پژوهش علمی از میانگین جامعه‌شناسان وضع بهتری دارند - تصمیم گرفتند که انجمن جامعه‌شناسی ایتالیا را ترک کنند و یک انجمن حرفه‌ای تازه و زیررشته‌ای ایجاد کنند. در ژانویه ۲۰۱۷، «انجمن جامعه‌شناسی اقتصادی (SISEC)» نخستین همایشش را برگزار کرد و ۲۲۰ نفر در آن نام‌نویسی کردند - که تقریباً یک‌دهم‌شان جامعه‌شناس دانشگاهی بودند. تنها زمان مشخص می‌کند که این تجدید حیات دوگانه ثمربخش خواهد بود یا خیر و آیا این تجدید حیات به جامعه‌شناسی ایتالیا کمک می‌کند که از یکی از متلاطم‌ترین و پیش‌بینی‌ترین دوره‌های تاریخی‌اش به سلامت بیرون آید. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Matteo Bortolini <matteo.bortolini@unipd.it>

< گرامشی، غریبی در وطن خویش

ریکاردو امیلیو چستا، مؤسسه دانشگاهی اروپایی، فیزوله، ایتالیا

< ایده‌باوری پنهان در مارکسیسم گرامشی

گرامشی هنگام پی‌ریزی چارچوب نظری‌اش با روشنفکران برجسته حوزه عمومی زمانه‌اش در افتاد: فیلسوف ایتالیایی، بندیتو کروچه، که نفوذ نظری و سیاسی‌اش در سراسر نیمه نخست سده بیستم آشکار بود. به واقع نویسنده‌ای که گرامشی در یادداشت‌های زندان، بیش از همه از او نقل قول و بحث می‌کند، نه مارکس است و نه لنین، بلکه کروچه است.

کروچه که مدافع تاریخ‌گرایی ایده‌باورانه بود، منکر وجود «علمی اجتماعی» بود و به منظور اثبات برتری حقوق استدلال‌های معرفت‌شناختی درخشانی اقامه کرد و این امکان را که جامعه‌شناسی بتواند رشته‌ای علمی باشد قاطعانه رد کرد. گرامشی به‌رغم آگاهی‌اش از محدودیت‌های پارادایم کروچه - از همه مهم‌تر تن زدن او از تلقی مارکسیسم به عنوان نوعی فلسفه تاریخ - بر آن بود که چیرگی بر هژمونی ایده‌باورانه و روح‌باورانه در فرهنگ ایتالیایی مشروط است به داشتن نوعی موضع «کروچه‌ستیزانه». هم‌زمان، یادداشت‌های زندان آثار اصلی آن عصر در حوزه علوم اجتماعی را - گرچه از منظر انتقادی - به‌طور جدی به کار گرفت و پیمان علوم اجتماعی به مطالعه جامعه و سیاست ایتالیا را به نحوی به رسمیت شناخت.

< گرامشی از نگاه تولیاتی

برای فهم اینکه روشنفکران ایتالیایی، در دهه ۱۹۵۰، چگونه و چرا تفسیری ایده‌باورانه را در خصوص کارهای گرامشی به کار گرفتند، نمی‌توان صرفاً بر نوشته‌های وی تمرکز کرد، بلکه باید به بافتی که در آن نوشته‌های اصلی گرامشی - که در زمان مرگش در سال ۱۹۳۷ در زندان حکومت فاشیستی مجمل و پراکنده مانده بود - نخستین بار منتشر شدند نظر افکنیم. یادداشت‌های زندان تنها پس از مرگ گرامشی و در نسخه‌ای پدیدار شد که پالمیرو تولیاتی، یار دیرین وی و رهبر اصلی حزب کمونیست، به همراه فلیچه پلاتونه، روزنامه‌نگار کمونیست، آماده کرده بود. این ویراست نخست آثار گرامشی را به چند جلد مجزا تقسیم کرد که بین سال‌های ۱۹۴۸ (ماده‌باوری تاریخی و فلسفه بندیتو کروچه) و ۱۹۴۹ (روشنفکران، وحدت ایتالیا و یادداشت‌هایی درباره ماکیاولی) منتشر شدند. تولیاتی و پلاتونه گرامشی را وارث اصلی سنت فرهنگی ایتالیا معرفی کردند و تبار فکری ایده‌باورانه‌ای را بر ساختند که دِ سانتیس، اسپونتا، لابیولا، کورچه و سرانجام گرامشی را دربرمی‌گرفت. هم‌زمان، به منظور نیل به هژمونی فرهنگی، از رهگذر کاربستی خاص و «نوماکیاویستی» از تحلیل گرامشی در باب شکل‌گیری حزب مردم - یا آنچه گرامشی «شهریار مدرن» می‌خواند - راهبردی روشن اتخاذ شد.

این قالب‌بندی خاص از آثار این فیلسوف مارکسیست، دو هدف را دنبال



آنتونیو گرامشی

در بحث‌های کنونی علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی انتقادی و مارکسیسم را نوعاً در یک مقوله می‌گنجانند. به‌واقع، رابطه این دو چشم‌انداز چندان بدیهی نیست. بازسازی این رشته در ایتالیای پس از جنگ جهانی به بهترین شکل نزاع بر سر هژمونی در مطالعه «امر اجتماعی» - و مناسبات تضادآمیز میان جامعه‌شناسی و مارکسیسم - را نشان می‌دهد.

اتفاقی نیست که من مفهوم هژمونی را به کار می‌برم: ردپای تردید مارکسیست‌های ایتالیایی نسبت به علوم اجتماعی را می‌توان در آنتونیو گرامشی سراغ گرفت. عوامل بسیاری در فاصله انداختن میان گرامشی و جامعه‌شناسی ایتالیایی پس از جنگ دخیل بوده است، از پیشینه فلسفی گرامشی گرفته تا مفهوم پردازی راهبردی او درباره روشنفکران و طرز استفاده حزب کمونیست ایتالیا از آثار او. به‌رغم ستایش گسترده عالمان اجتماعی کشورهای دیگر از گرامشی، وی در «وطنش» - یعنی علوم اجتماعی ایتالیا - «غریب» است.

می‌کرد. نخست اینکه، گرامشی با گروه و ایده‌باوری تاریخی پیوند خورد تا از این رهگذر فرهنگ حزب کمونیست در میان بورژوازی مسلط مشروعیت یابد. دوم آنکه، میراث فکری گرامشی بایستی در راستای حمایت از جهتگیری نوماکیاولیستی این جنبش تاریخی - که تولیاتی رهبر حزبی بود و حزب نیز بازیگر سیاسی اصلی در رهبری طبقه کارگر بود - دگرگون می‌شد. از رهگذر این انطباق، گرامشی این گونه معرفی شد: مدافع رهبری دموکراتیک و نماینده بنیاد برای جنبش‌های اجتماعی، فیلسوف بورژوازی ترقی‌خواه و نه دانشوری علاقه‌مند به فرهنگ‌های فرودست و ایده‌باوری تاریخ‌گرا که منکر ارزشمندی علوم اجتماعی است.

< حلقه مفقوده

در دهه ۱۹۵۰، آثار گرامشی برای نسلی از روشنفکرانی که در پی ایجاد بورژوازی چپ‌گرا بودند و هم‌زمان علوم اجتماعی نوپا را متهم می‌کردند که «دستاویزی» است که «رئسا» آن را از ایالات متحده وارد کرده‌اند تا طبقه کارگر را رام و مطیع کنند، ابزاری کلیدی بود. به‌واقع، یکی از هواداران اصلی جامعه‌شناسی، کارآفرینی به نام آدریانو الیوتی بود که متخصصان فنی و روشنفکرانی را که با حزب سوسیالیست پیوند داشتند دور هم جمع می‌کرد و نیز حامی مالی آنان بود. الیوتی در کارخانه‌اش در ابیوریا، «بخش مناسبات اجتماعی» را پدید آورد، بخشی که در آن دانشوران جوان می‌توانستند آثار جامعه‌شناختی اثرگذار را مطالعه کنند و ابزارهای جامعه‌شناختی را در مطالعه مناسبات صنعتی به کار زنند.

روشنفکران و رهبران کمونیست همچنان به پروژه «بنگاه اجتماع‌محور» به دیده شک می‌نگریستند و آن را تلاشی از سوی کارفرمایان برای جلوگیری از تضاد طبقاتی از رهگذر انسان‌دوستی فن‌سالارانه می‌انگاشتند. روشنفکر کمونیست، فابریزیو آنوفری، در مقاله‌ای که در نشریه رسمی، کونتیمپرانئو، به سال ۱۹۵۵، منتشر شد، جنبش فرهنگی و سیاسی الیوتی را به سخره گرفت و آن را نوعی موعودباوری عجیب تلقی کرد و الیوتی را الله و فرانک فراروتی جامعه‌شناس و دست راست الیوتی را محمد توصیف کرد. در دهه ۱۹۵۰، گرامشی ایسم رسمی به فلسفه‌ای ایده‌باورانه درباره تاریخ که بر مفروضات نظری ثابت و عاری از آزمون‌های تجربی مبتنی بود و نیز به راهنمایی برای «دموکراسی ترقی‌خواهانه» - راهبردی که معطوف بود به کسب تدریجی امتیاز برای طبقه کارگر در چارچوب نهادهای دموکراتیک جمهوری ایتالیا - بدل شد.

با ظهور گروه‌های جدید چپ‌گرای انتقادی از درون حزب کمونیست ایتالیا (PCI) خوانش بدیلی از آثار گرامشی سربرآورد. دو رخداد سبب ظهور

این گروه‌ها شد. در سال ۱۹۵۵، انتخابات درون اتحادیه‌ای کارخانه فیات - یکی از کانون‌های ملی فعالیت برای جنبش طبقه کارگر - نتیجه‌ای بهت‌آور به بار آورد: CGIL، یکی از اتحادیه‌های چپ‌گرای اصلی ایتالیا و نیرومندترین هم‌پیمان کارخانه‌ای حزب کمونیست ایتالیا شاهد آن بود که سهمش از آرا تقریباً نصف شده است. سال بعد، سرکوب اعتراضات در بوداپست از سوی شوروی ناکرسانی‌های نهفته را دامن زد و سبب شد در میان روشنفکران چپ‌گرا که بسیاری‌شان حزب را ترک گفته بودند، بحثی جدی در گیرد.

با این حال، وقتی روشنفکران فعال جوان‌تر (از جمله گروه کودرنی ژسی به رهبری رانیرو پانزیری) در اواخر دهه ۱۹۵۰، رفته‌رفته مارکسیسم نهادین‌شده ایتالیایی را به پرسش گرفتند، به شکل ستیزه‌جویانه پژوهش جامعه‌شناختی - اینچیستا اپرایا (پژوهشگری طبقه کارگر) روی آوردند تا تفسیر تولیاتی از گرامشی را نقد کنند. اما این کار در عمل به کشف دوباره این نظریه‌پرداز نیانجامید؛ به‌واقع، تنها در سال ۱۹۶۷ بود که «مؤسسه گرامشی» جامعه‌شناسان دانشگاهی را برآن داشت که با گفت‌وگو بهره‌بخشی‌های گرامشی را بکاوند، گفت‌وگویی که البته سرآغاز برنامه علمی جدی‌ای نشد. و در حالی که طغیان‌های سال ۱۹۶۸ از رهگذر ورود نوشته‌هایی از مکتب فرانکفورت به احیای جامعه‌شناسی انتقادی یاری کرد، بیشتر جامعه‌شناسان دانشگاهی در اثنای تلاش برای حرفه‌ای شدن از نظریات انتقادی فاصله گرفتند. با وقوع بحران مارکسیسم و نظریات جامعه‌شناختی کلان در پایان دهه ۱۹۷۰، چنین می‌نمود که گرامشی نیز به یکی دیگر از موضوعات تاریخ‌نگاری فلسفه بدل شده باشد.

ناسازما از این قرار است: نه جامعه‌شناسی دانشگاهی نه جامعه‌شناسی مردم‌مدار در برهه‌ای مهم از ظهور و تثبیت‌شان در ایتالیا، توانستند با «گرامشی واقعی» مواجه شوند. در حالی که در سایر نقاط جهان - از ایالات متحده گرفته و بریتانیا گرفته تا امریکای لاتین و هند - نظریات گرامشی برای پژوهش علم‌اجتماعی در زمینه مطالعات فرهنگی و مطالعات گروه‌های فرودست ابزار فکری مهمی دست‌وپا کرد، در ایتالیا، بهره‌بخشی‌های وی در سطح وسیعی از سوی جامعه‌شناسان دانشگاهی و انتقادی نادیده گرفته شد، الگویی که نشان می‌دهد اندیشمند بزرگ ساردینیایی به روشنفکری جهانی بدل شد، حال آنکه در وطنش همچنان غریب ماند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Riccardo Chesta <riccardo.chesta@eui.eu>

جامعه‌شناسی ایتالیایی

ژانوس چهر، ۱۹۴۵-۱۹۶۵

اندرئا کاسو، دانشگاه ترنتو، ایتالیا



فرانکو فراروتی، یکی از بنیانگذاران جامعه‌شناسی حرفه‌ای در ایتالیا

برای رشته‌های علمی، مسیر منتهی به پذیرش فکری و نهادین‌شدن، مسیری است همواره پرفرازونشیب و نه‌تنها مستلزم بحث درباره‌ی حدودمرزها بلکه مستلزم خلق نوعی زیرساخت پیچیده و گاهی بسته است که این رشته از رهگذرش بتواند خود را مستقر سازد و امیدوارانه شکوفا شود. ایتالیایی پس از جنگ جهانی دوم نیز از این قاعده مستثنا نبود، خصوصاً در زمینه‌ی علوم اجتماعی. علم سیاسی را اغلب رشته‌ای «فاشیستی» می‌انگاشتند؛ به آمار برجسب استعماری بودن می‌زدند. فلسفه‌ی ایده‌باورانه که پی‌درپی از علوم اجتماعی - خصوصاً از آسیب‌پذیر و ضعیف‌ترین آنها، یعنی جامعه‌شناسی - انتقاد می‌کرد بر حیات فکری سایه انداخته بود.

را از موضع پایین‌دستی انجام می‌دادند. این پیکربندی حتی پس از دهه‌ی ۱۹۶۰، یعنی زمانی که روند پذیرش جامعه‌شناسان در جایگاه‌های دانشگاهی آغاز شد، نیز اثرات ماندگاری داشت. در ایتالیا، تأملات دریاب نهادین‌شدن جامعه‌شناسی اغلب پیرامون تاریخ موضوع فکری تحول یافته است. چنان‌که متئو برتولینی و من در *جامعه‌شناسی ایتالیایی ۱۹۴۵-۲۰۱۰* استدلال کرده‌ایم، به‌منظور فهم اینکه چرا گروهی از دانشوران جوان - که اغلب در رشته‌های تثبیت‌شده‌ای که در آن به علم‌آموزی مشغول‌اند به حاشیه رانده می‌شدند - جامعه‌شناس شدند و سپس پا به دانشگاه گذاشتند بایستی کندوکاو عمیق‌تری کرد. به دیگر سخن، کشف جامعه‌شناسی به وسیله‌ی این گروه را بایستی

بنابراین، جامعه‌شناسی ایتالیا در محیطی ناخوشایند، که نه‌تنها از خصوصیت دانشگاهی و حملات سیاسی روشنفکران ارگانیک حزب کمونیست ایتالیا، بلکه از محدودیت‌های نهادی در دانشگاه‌های ایتالیا که تلاش برای یافتن جایگاه‌های مناسب برای رشته‌های نوظهور را دشوار می‌ساخت آکنده بود، نخستین گام‌های کوچکش را برداشت. پیوند مرگبار دیوان‌سالارشدن بالابه‌پایین و دولت‌راهر و پویش‌های پدرمیراثی محلی به این معنا بود که جامعه‌شناسان ناچار بودند رشته‌شان را تا حد زیادی بیرون از دانشگاه‌ها پیوراندند. جامعه‌شناسان در برپایی زیرساختی از مراکز پژوهشی، چاپخانه‌ها و مدارس برای مددکاران اجتماعی سهیم بودند، هر چند گاهی این کار

بررسی جامعه‌شناختی کرد و بر میدان‌ها، مناسبات و فرآیندها تمرکز کرد و آن را جانشین تمرکز بر عاملیت و راهبردهای عامدانه‌ای کرد که مشخصه بیشتر تبیین‌های پیشین در باب این رشته در ایتالیا بوده است.

دههٔ میان سال ۱۹۵۱ (یعنی زمانی که یکی از مهم‌ترین نشریه‌ها به نام *جامعه‌شناسی‌نامه* که به دست فرانکو فراروتی و مشاورش، نیکولا آبانانو بنیان گذاشته شد) و ۱۹۶۱ (یعنی زمانی که پس از رقابتی ملی سه کرسی کامل در جامعه‌شناسی تثبیت شد) شاهد تکوین زیرساخت این رشته و خلق آنچه همچنان قانون‌های اصلی جامعه‌شناسی است بود. دایانا پینتو، با عطف نظر به گذشته، این دوران را می‌توان به دو بخش هم‌سنگ تقسیم کرد: اگر مشخصهٔ دورهٔ ۱۹۵۰-۱۹۶۵ کشف جامعه‌شناسی بود، در بخش دوم این دوره، جامعه‌شناسی «محوریت فرهنگی» یافت. اما «چندکانونی» ممکن است استعارهٔ بهتری بوده باشد.

گرچه دانشگاه در میدان فکری ایتالیا نهادی محوری بود، جامعه‌شناسان تا اواخر دههٔ ۱۹۶۰ همه با هم به دانشگاه روی نیاروندند. در دههٔ ۱۹۶۰، بالبو و همکارانش جامعه‌شناسی را «علمی بیمار» می‌دانستند و تصدیق می‌کردند که این رؤیایشان که جامعه‌شناسان می‌تواند پرچم‌دار مدرن‌سازی در کشور باشد نافرجام مانده است و در نتیجه موقعیت‌های دانشگاهی را تنها گزینهٔ ممکن پیش روی جامعه‌شناسان تلقی کردند. پیش از این تغییر جهت، زیرساخت جامعه‌شناسی در ایتالیا در سطحی گسترده فرادانشگاهی بود و این ویژگی در مراکز پژوهشی‌ای مانند «مولینو» در بولونیا و جنبش‌های سیاسی‌ای مانند «کمونیتا» که به دست آدریانو الویوتی کارآفرین - که در دیدگاه کارآفرینانهٔ نامتعارفش علم اجتماعی کاربردی را برای تقویت اجتماعات درون و بیرون کارخانه ابزاری مهم تلقی می‌کرد - بنیان نهاده شد، متبلور شد. این مراکز پژوهشی با بنیادهای

فرهنگی و نهادهای بین‌المللی (مانند بنیاد فور و یونسکو) پیوندهای ماندگاری را ایجاد کردند و هم‌زمان ناشران برجسته - از جمله ایناودی، کومونیتا (که آن را نیز الیوتی بنیان گذاشت) و مولینو - درگیر بحث‌های فکری دربارهٔ وجه ممیز جامعه‌شناسی از رشته‌های دیگر (خصوصاً فلسفه) و انتشار تحلیل‌های تجربی و کارهای میدانی شدند. هم‌زمان، شبکه‌ای سست بنیاد از دانشوران در نهادهای دانشگاه بنیاد (در میلان، جنوا، تورین، فلورانس و پوتیچی) پژوهش‌های غالباً کاربردی را در زمینهٔ مناسبات صنعتی، جامعه‌شناسی اقتصادی، اجتماع‌پژوهی و جغرافیای انتخاباتی دنبال کردند.

بنابراین، در پایان دههٔ ۱۹۵۰، جامعه‌شناسی ایتالیایی رشته‌ای ژانوس چهار بود، که میان تمرکز بر نظریه (که گرایشی نیرومند به کارکردگرایی داشت) به عنوان ابزاری برای کسب مشروعیت، از یک سو، و تلاش برای انجام پژوهش‌های کاربردی، از سوی دیگر، گیر افتاده بود. این تمرکز دوگانه نتایج مختلفی هم داشت. «نظریه» اغلب به معنای بازتولید خوانش‌های جزم‌اندیشانه و ناقص از پارسونز، مرتون و لازاسفلد بود؛ کار میدانی اغلب پیمایش‌های استاندارد و مردم‌نگاری بنیادی را دربرمی‌گرفت و مجال چندانی برای پژوهش نوآورانه باقی نمی‌گذاشت. جامعه‌شناسی به‌رغم این تمرکز محدود، به «علمی بهنجار» بدل شد، چیزی که بسیار مورد نیاز بود. نخستین نسل جامعه‌شناسان (از جمله فراروتی، الساندرو پیتزورنو، سبینو آکواویوا، اوجنیو پِناتی، آکیله آردیگو، لوچانو کاوالی، جورجو براگا، فیلیپو باربانو، که جایگاه‌شان به عنوان «دانشور آزاد» به آنان امکان می‌داد که در دانشگاه‌ها تدریس کنند) از تخصص و اعتبار علمی‌شان برای تأسیس رشتهٔ جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های بزرگ بهره بردند. از آن جایگاه، آنان نسلی جدید و متخصص تربیت کردند که اعضایش در بافت گذار ایتالیا به نظام دانشگاهی

مردم‌مدار که علوم اجتماعی در آن نقش محوری‌تری پیدا کرد، کرسی‌های این رشته را پر کردند.

بنابراین، در دههٔ ۱۹۶۰، منظرهٔ این رشته به نحوی چشمگیر تغییر کرد. این رؤیا که جامعه‌شناسان می‌توانند در مقام مشاور، شه‌ریار را در امر مدرن‌سازی یاری کنند، ناپدید شد و در عوض جامعه‌شناسی درون و بیرون دانشگاه - که حال به مکانی مهم برای جامعه‌شناسی ورزشی و تثبیت جامعه‌شناسی بدل شده بود - منزلی پایدارتر یافت. نخستین نهاد مدرک‌دهنده به سال ۱۹۶۲ در ترنتو پایه‌ریزی شد؛ پس از این انتخاب سرنوشت‌ساز، افزون بر رشتهٔ جامعه‌شناسی در دانشکده‌های علوم سیاسی، دانشکده‌های جامعه‌شناسی دیگری نیز تأسیس شدند.

بدین ترتیب، تقریباً بیست سال پس از کوشش‌های کج‌دارومریز در راستای مشروعیت‌بخشی به جامعه‌شناسی در ایتالیا، روند دانشگاهی‌سازی جامعه‌شناسی با تمام قوا آغاز شد. مدتی طولانی، جامعه‌شناسی رشته‌ای بود که میدان و عادت‌واره‌هایش را بیشتر مقتضیات پژوهشی معمول و یکنواخت قالب‌بندی می‌کرد نه وجههٔ فکری که با پذیرش در دانشگاه پیوند خورده بود. جای تعجب ندارد که این تبعید طولانی‌مدت از کلاس‌های دانشگاه پیامدهای گسترده‌ای داشت که نه تنها نگرش جامعه‌شناسان، بلکه نوع پژوهش مدنظر و نیز جهت‌گیری نظری حتی چهره‌های برجسته را قالب دهد. تنها از اواخر دههٔ ۱۹۶۰ (و حتی به‌شکلی عمیق‌تر در دههٔ ۱۹۷۰) بود که جامعه‌شناسی ایتالیایی در راستای پیچیدگی نظری، تجربی و روش‌شناختی گام‌هایی تعیین‌کننده برداشت. ■

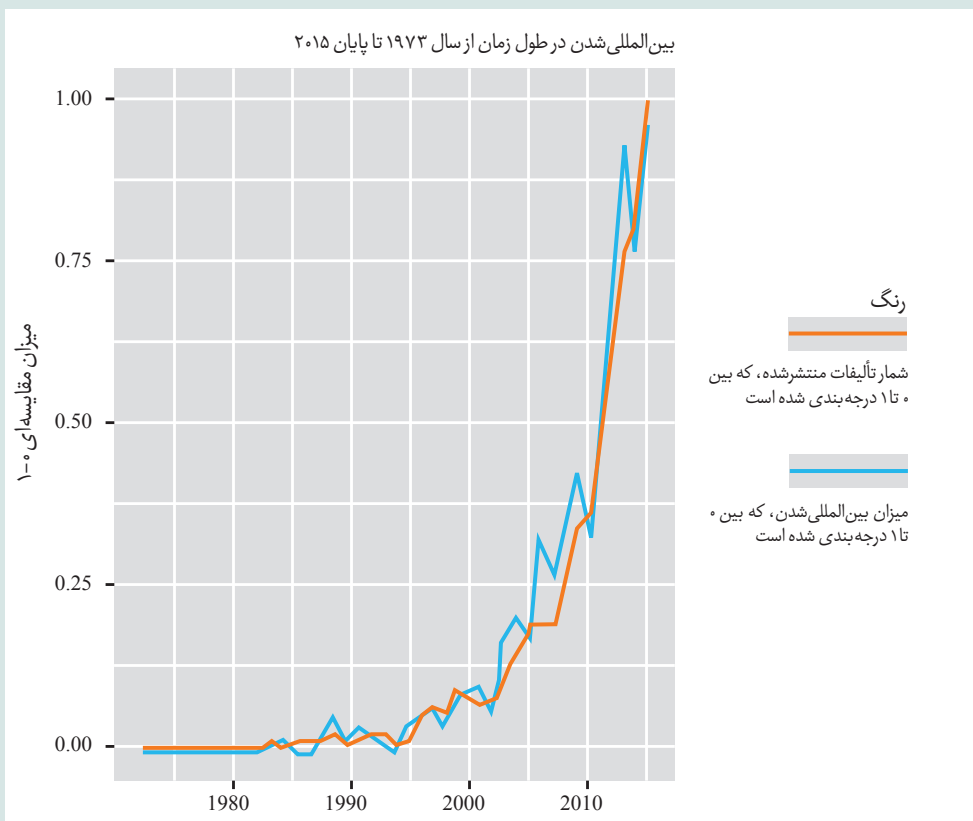
نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Andrea Cossu <andrea.cossu@unitn.it>

< بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی در ایتالیا، از دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۲۰۱۰

فلامینیو اسکواتزونی و علی‌اکبر اکبری‌تبار، دانشگاه برشا، ایتالیا

بین‌المللی شدن جامعه‌شناسی ایتالیا،
۱۹۷۳-۲۰۱۵



اسکوپوس را که نشریه‌های بین‌المللی، همایش‌نامه‌ها، تکراری‌ها و فصول کتاب‌ها و نیز معتبرترین نشریات ملی از دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۲۰۱۰ را شامل می‌شود، پژوهیدیم.

ما به این نتیجه رسیدیم که ۶۳/۸ درصد از جامعه‌شناسان ایتالیایی دست‌کم یک تألیف که در اسکوپوس نمایه شده باشد دارند. این یعنی یک‌سوم جامعه‌شناسان ایتالیایی در نشریات بین‌المللی شناخته‌شده، همایش‌نامه‌ها، کتاب‌ها یا معتبرترین نشریات ایتالیایی حتی یک اثر هم ندارند.

نام عده کمی از جامعه‌شناسان به‌طور مکرر در مجموعه داده‌ها می‌آید. برای مثال، پنج نفر بیش از ۳۵ اثر نمایه شده را منتشر کرده‌اند. از سوی دیگر، نزدیک ۲۰ درصد (۲۴۹ تن) از جامعه‌شناسان در کل زندگی حرفه‌ای‌شان تنها یک مقاله منتشر کرده‌اند. نظر به اثر تألیفات منتشرشده، به این نتیجه رسیدیم که ۵۲/۴ درصد آنها (۱۸۴۰ اثر از ۳۵۱۵ اثر منتشرشده) نقل قول‌هایی که در این داده‌ها بازتاب شده باشند ندارند.

جامعه‌شناسان ایتالیایی در نهادهای آموزشی و پژوهشی گوناگونی که در مناطق مختلف ایتالیا واقع شده‌اند کار می‌کنند. ورزه‌های تثبیت‌شده استخدام و ارتقای شغلی - که از رهگذر ترکیبی پیچیده از تنظیمات بالا به پایین، مکاتب پارادایمی هم‌زیست و متضاد و «محافل» محلی - به جامعه‌شناسان امکان داد که نفوذ دانشگاهی‌شان را بگسترانند و در بسیاری از نهادها جایگاهی بیابند. برای مثال، در سراسر دانشگاه‌های ایتالیا، شمار دانشکده‌های جامعه‌شناسی به شمار دانشکده‌های اقتصاد مانده است (نزدیک ۱۰۰۰ استاد تمام، استادیار و دانشیار). با این حال، گرچه این رخدادها ممکن است تحول موفقیت‌آمیز اجتماع جامعه‌شناسی‌مان را نشان دهد، معلوم نیست که آیا این ورزه‌ها به راستی پژوهش‌های ارزنده را تقویت می‌کنند یا آنها را به خطر می‌اندازند.

به منظور یافتن بینشی کمی نسبت به آثار منتشرشده جامعه‌شناسان ایتالیایی، نام همه ۱۲۲۷ جامعه‌شناس ایتالیایی (از جمله اساتید پست‌دکترایی که در سال ۲۰۱۶ نام‌نویسی کردند) را از تارنمای MIUR (وزارت دانشگاه و پژوهش ایتالیا) گرفتیم و سپس مجموعه داده‌های

جالب آنکه، داده‌ها در تقسیمی جغرافیایی ارائه شده‌اند. جامعه‌شناسانی که در دانشگاه‌های شمالی و مرکزی کار می‌کنند (به ترتیب ۴۵/۵ درصد و ۲۷/۲ درصد)، به طرز چشمگیری بیش از آنهایی‌اند که در دانشگاه‌های جنوبی کار می‌کنند و این دلالت بر سوگیری خودگزینانه یا اثر منفی بافت دارد و شاید بازتاب پیشرفت اقتصادی-اجتماعی نابرابر در مناطق جغرافیایی مختلف باشد. با این حال، تنها با تحلیل بیشتر فرآیند استخدام در دانشگاه‌ها که مستلزم تجدید نظر در مورد کمیته‌های استخدام و داوطلبان استخدام از رهگذر پایگاه داده MIUR است، می‌توان روشن کرد که آیا این سوگیری بیشتر معلول خودگزینی و نوع دوستی است یا اثرات بافتی.

در حالی که مشاهده‌گران محیط دانشگاهی ایتالیا ممکن است از این یافته شگفت‌زده نشوند، وقتی سلسله زمانی را هم افزودیم به نتایج جالب دیگری رسیدیم. ما هم نویسی‌ها را که دلالت بر آن دارند که جامعه‌شناسان در اجتماع بین‌المللی فعال‌ترند و بدین ترتیب بیشتر در معرض استانداردهای پژوهشی بین‌المللی‌اند لحاظ کردیم. پس از شمردن هم‌نویس‌های غیرایتالیایی و ارزیابی سهم هریک از آنها از مجموع هم‌نویسی‌ها و مقایسه داده‌ها در طول زمان، به این نتیجه رسیدیم که در سال‌های اخیر میزان همکاری‌های بین‌المللی به سان شمار تألیفات منتشرشده به طرز چشمگیری افزایش یافته است. این جریان‌ها کاملاً مشابه‌اند و در ده سال اخیر شاهد رشد ۵۰ درصدی همکاری‌های بین‌المللی بوده‌ایم (نمودار را ببینید).

گرچه تحلیل بیشتر مستلزم توجه نظام‌مند به عوامل علی است، این جریان احتمالاً نتیجه مثبت ارزیابی پژوهش‌های ملی ANVUR (مؤسسه ملی ارزیابی نظام دانشگاهی و پژوهشی ایتالیا) است که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد و پژوهش‌های جامعه‌شناختی منتشرشده از سال ۲۰۰۴ را ارزیابی کرده بود. گرچه مدتی طول کشید تا عالمان توانستند راهبردهای انتشار آثارشان را با جریان غالب سازگار کنند، بسیاری از جامعه‌شناسانی که خصوصاً با نشریات بین‌المللی آشنا نبودند احتمالاً اهمیت نشر اثر در بازاری با سابقه و ریشه‌دار را درک کردند. جامعه‌شناسانی که تألیف‌شان را در سطح بین‌المللی منتشر می‌کنند ممکن است تصمیم گرفته باشند که حتی بیش از پیش روی انتشارات بین‌المللی سرمایه‌گذاری کنند تا سرمایه اولیه را برگردانند.

مرادمان این نیست که فشارهای بین‌المللی اثرات دارویی دارند و عالمان برای افزایش قابلیت‌شان خود را با این فشارها سازگار می‌کنند. با این حال، افزایش رقابت در سطح ملی و بین‌المللی بر سر بودجه و توجه روزافزون به بازدهی در دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها ممکن است بین‌المللی‌شدن را تشدید و اهمیت انتشار اثر در نشریات بین‌المللی با هدف افزایش اعتبار دانشگاهی را بیافزاید. جان کلام اینکه، می‌توانیم بگوییم «Eppur si muove» - «هنوز در حرکت است»! ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Flaminio Squazzoni <flaminio.squazzoni@unibs.it>

< کلیشه‌های جنسیتی در جامعه‌شناسی ایتالیا

آناليسا مرگيا، مدرسه کسب و کار دانشگاه لیدز، بریتانیا و باربارا پوجو، دانشگاه ترنتو، ایتالیا



شورش دانشجویی ترنتو، ۱۹۶۸

رابطه جامعه‌شناسی ایتالیایی با مطالعات جنسیت رابطه‌ای پیچیده بوده است و با مجموعه‌ای از پدیده‌ها و رخدادهایی که هم مشخصه بافت دانشگاهی ایتالیا و هم مشخصه پیشرفت جنبش فمینیستی در ایتالیا اند، پیوند خورده است.

چشم‌اندازهای جنسیتی در اواخر دهه ۱۹۷۰، به لطف پیشگامی جامعه‌شناسان زن وارد بحث‌های جامعه‌شناختی ایتالیا شد. در ایتالیا به سان بسیاری از کشورهای دیگر تأملات نظری در باب جنسیت نخست بیرون از دانشگاه در پیوندی وثیق با کنش‌باوری سیاسی در زمینه حقوق برابر زنان و پیرامون مسائلی مانند سقط جنین و طلاق سربرآورد. با این حال، این پیوند



نشست فمینیست‌های ترنتو در سال ۱۹۶۸

معرفی کنند یا باید بکوشند چشم‌اندازی جنسیتی را وارد جریان اصلی کنند؟ نظر به تصلب نهادی نظام دانشگاهی ایتالیا، بیشترین دانشجویان تبعیت از جریان اصلی را برگزیدند و در قالب موضوعات درسی منظم نخست بر زنان و سپس جنسیت تمرکز کردند و افزون بر برنامه‌های درسی تثبیت‌شده برای دانش‌آموزان میزگرد، فعالیت‌ها و رخدادهای نوآورانه ترتیب دادند و سرانجام مراکز جنسیت‌پژوهشی دایر کردند.

تنها در اواخر دهه ۱۹۸۰ بود که مطالعات جنسیت نبرد برای کسب منزلت نهادی رسمی‌تر و تأییدشده‌تری را آغاز کرد، نبردی که تا سده ۲۱ ادامه داشت. در جامعه‌شناسی، در سال ۲۰۱۲، با ایجاد بخشی خاص در انجمن جامعه‌شناسی ایتالیا، گامی مهم در فرآیند نهادین‌شدن برداشته شد.

طی چند دهه، مطالعات جنسیت نرم‌نرمک بالیده است - اما این رشد تا حدودی پراکنده و نامنظم بوده است. امروزه، حضور مطالعات جنسیت در جامعه دانشگاهی ایتالیا همچنان به مکان‌های خاصی محدود است؛ مجوز تدریس و پژوهش در باب تفاوت‌های جنسیتی غالباً با فرد فرد دانشجویان مؤنث و بر مبنای مقبولیتی که آنان در نهادهای و اجتماعات علمی‌شان کسب کرده‌اند پیوند خورده است. افزون بر این، فرصت‌ها برای تحصیل در کارشناسی و پساکارشناسی مطالعات جنسیت کم‌اکان بسیار محدودند. پیمایشی نشان داد که از دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد سال ۲۰۱۱-۲۰۱۲، تنها ۵۷ دوره بر جنسیت متمرکز بودند - سهمی ناچیز از کل دوره‌هایی که در رشته‌های دانشگاهی بالقوه ارائه می‌شدند. یک چهارم دوره‌های جنسیت‌محور در حوزه جامعه‌شناسی بود؛ هیچ دوره درسی منتهی به مدرکی که به طور خاص در حوزه مطالعات جنسیت باشد وجود نداشت. در مطالعات جنسیت دوره‌های پساکارشناسی نیز محدود بودند؛ دوازده دوره کارشناسی، شش دوره کارشناسی ارشد و چهار دوره دکتری. در سال‌های اخیر، هم به دلیل خط‌مشی‌های ریاضتی و کسری بودجه‌های متعاقب آن و هم بدین سبب که چشم‌انداز جنسیتی همچنان در تلاش است که در محیط دانشگاهی مقبولیت یابد، موانع بیشتری بر سر راه پیشرفت یا به راه افتادن دوره‌های مطالعه جنسیت سربرآورده است. این وضعیت را اتهام سوگیری سیاسی که پی در پی به آنها زده می‌شود و کارزار گسترده‌ای که انجمن‌ها و جنبش‌های کاتولیک ارتودوکس به راه انداخته‌اند تا بنیان‌های علمی مطالعات جنسیت را انکار کنند، بدتر می‌کند. همه این موانع گرایش بدان دارند که مقبولیت و نشر و پراکندن پژوهش‌های حوزه مطالعات جنسیت را محدود کنند و به حاشیه‌راندگی را دامن زنند.

به‌رغم خروجی درخور توجه مطالعات جنسیت و بهره‌بخشی‌های چشمگیرش به رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و رشته‌های دیگر، مشخصه این رشته در حال حاضر آن چیزی است که دی کوری آن را «سیمای عدم تعین هویتی» می‌خواند. حتی در جامعه‌شناسی، مطالعات جنسیت در برنامه‌های درسی فاقد حضوری نظام‌مند و کاملاً مشروع است، الگویی که با شکاف جنسیتی پابرجا و معنادار در مسیرهای حرفه‌ای دانشگاه‌های ایتالیا پیوند خورده است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Annalisa Murgia <a.murgia@leeds.ac.uk>
Barbara Poggio <barbara.poggio@unitn.it>

نزدیک با کنش‌باوری سیاسی مانع نهادین‌شدن مطالعات جنسیت در نظام دانشگاهی - که در صدد بود خود را از وابستگی‌های سیاسی مستقل نشان دهد - و در جامعه‌شناسی - رشته‌ای که در پی رفع اتهام ستیزه‌جویی سیاسی و داشتن اهداف ایدئولوژیک از خود است - شد.

اما جامعه ایتالیا مدت‌هاست زیر سلطه نظم جنسیتی سنتی قرار دارد، نظمی که همچنان در نظام دانشگاهی متبلور است. در مشاغل علمی کم‌اکان می‌توانیم شکاف جنسیتی گسترده‌ای را خصوصاً در مزایای شغلی ببینیم: شمار دانشجویان مؤنث مشغول به تحصیل و فارغ‌التحصیل از دانشجویان مذکر بیشتر است و زنان بیش از مردان مدرک دکترا و پست‌دکترا دارند، اما حضور زنان معمولاً در مرحله گذار به حرفه دانشگاهی کم‌رنگ می‌شود. در سال ۲۰۱۵، در علوم سیاسی و اجتماعی، زنان تنها ۲۶ درصد از استاد تمام‌ها، ۳۹/۳ درصد از دانشیاران و ۴۶/۷ درصد از استادیاران را تشکیل دادند (وزارت دانشگاه، آموزش و پژوهش، ۲۰۱۶). شمار اندکی از زنان در هیئت رئیسه نشریات علمی، خصوصاً نشریات طراز اول خدمت می‌کنند.

افزون بر این، ساختار متصلب برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌ها، که برای شمار محدودی از دوره‌های درسی رسمی تجهیز شده است و با برنامه‌های متمرکز وزارت خانه پیوند خورده است در به حاشیه‌رفتن مطالعات جنسیتی در آموزش عالی سهم دارد. معرفی رشته‌های جدید دشوار است، خصوصاً اگر این رشته‌ها از مشروعیت کامل نیز بهره‌مند نباشد - چنان‌که در مورد مطالعات جنسیتی این گونه است - یا اگر مدافعانشان جایگاه‌های دانشگاهی دون پایه و حاشیه‌ای داشته باشند.

هم‌زمان، ورود مطالعات جنسیت به دانشگاه‌ها به سبب بحث‌هایی که در خود جنبش فمینیستی درگرفت، با مانع برخورد. به طور خاص، نظریه تفاوت که نقش مهمی در ایتالیا ایفا کرده است، جانب خودآگاهی و جدایی‌طلبی را گرفت و بذریعۀ اعتمادی نسبت به دانشگاه‌ها را کاشت و دانشگاه‌ها را در مستحکم قدرت دانشگاهی و مردسالارانه تلقی کرد. افزون بر این، چنان‌که ساراچنو خاطر نشان می‌سازد، دانشجویان فمینیست ایتالیا که می‌خواستند بر تدوین برنامه‌های درسی دانشگاهی تأثیر داشته باشند، مدت‌هاست که پیرامون راهبردهای نهادی اتخاذشده بحث می‌کنند: آیا آنان باید برنامه درسی مطالعات زنان و مطالعات جنسیت را

رشته‌های زیرساختی درفضای دانشگاهی ایتالیا

ماسیمیلیانو ویرا، دانشگاه پاویا، ایتالیا

برای شروع باید بگوییم که از نزدیک ۹۰۰ دپارتمان موجود در سراسر نظام دانشگاهی ایتالیا (که شامل ۹۷ نهاد عمومی، خصوصی و «مجازی» می‌شود) در حال حاضر تنها پنج دپارتمان جامعه‌شناسی - یعنی دپارتمانی که در آن «جامعه‌شناسی» بخشی از عنوان رسمی است و بیشتر کارکنان آن جامعه‌شناس‌اند - وجود دارد. در سال ۲۰۱۲ (آخرین سالی که داده‌های آن در دسترس است) از ۲۶۸۷ دورهٔ درسی کارشناسی، تنها ۱۸ موردشان در زمینهٔ جامعه‌شناسی است که ۱۶ نهاد آموزشی ارائه‌شان می‌کنند؛ تنها ۲۲ دوره از ۲۰۸۷ دورهٔ درسی پساکارشناسی به جامعه‌شناسی اختصاص دارد که ۱۸ نهاد آموزشی ارائه‌شان می‌کنند. در سال ۲۰۱۶، از ۹۱۳ برنامه دکترا در میان همهٔ رشته‌ها، کمتر از ۱۰ برنامه به جامعه‌شناسی اختصاص دارد.

این داده‌ها، به زبانی گویا موقعیت حاشیه‌ای این رشته را نشان می‌دهد، اما داده‌ها دربارهٔ اساتید جامعه‌شناسی در قیاس با اساتید دیگر رشته‌ها، حتی از این هم روشن‌ترند. جدول پایین خلاصه‌ای است از این مقایسه که سراسر دههٔ ۲۰۰۰ را دربرمی‌گیرد. شش رشتهٔ مورد مقایسه، نمایندهٔ نزدیک ۶۰ درصد کل موقعیت‌های استادی در دانشگاه‌های ایتالیایی در سال ۲۰۱۵ است. داده‌ها نشان می‌دهد که چگونه جامعه‌شناسی در مقایسه با رشته‌های کاربردی‌تر (مانند مهندسی/معماری، اقتصاد/آمار، حقوق)، رشته‌های نظری‌تر (مانند هنر و ریاضیات)، و حتی روان‌شناسی - رشته‌ای که به‌سان جامعه‌شناسی تاریخچهٔ دانشگاهی کوتاه و سرشتی دورگه دارد - به لحاظ کمی و عددی در حاشیه است.

جامعه‌شناسی به‌عنوان میدانی رشته‌ای گرفتار نوعی چند پارگی است که می‌توان آن را بالکانی‌کردنی دوگانه تلقی کرد. نخست اینکه، این رشته به‌شکلی گسترده در دپارتمان‌های مختلف (برای مثال، علوم سیاسی، اقتصاد، حقوق، پزشکی، مهندسی/معماری، علوم انسانی) پراکنده شده است و اغلب به‌عنوان رشته‌ای فرعی و کم‌اهمیت زیر سایهٔ سنگین رشته‌های اصلی نقشی جنبی و کمکی ایفا می‌کند. گرچه این قضیه گاهی در مورد رشته‌های دیگر نیز صادق است (مثلاً ریاضیات ممکن است بخشی از دپارتمان‌های اقتصاد، مهندسی/معماری و پزشکی باشد؛ روان‌شناسی یا حقوق ممکن است در دپارتمان‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی یا اقتصاد قرار گیرد)، این رشته‌ها نسبت به جامعه‌شناسی به مراتب متمرکزترند. برای نمونه، در مقابل پنج دپارتمان جامعه‌شناسی در ایتالیا،

پذیرش جامعه‌شناسی به‌عنوانی رشته‌ای علمی و دانشگاهی در فضای دانشگاهی ایتالیا که مدت‌ها محل مناقشه بوده است رخدادی است تازه. این علم به‌عنوان رشته‌ای تازه‌وارد، هنوز نتوانسته در میدان دانشگاه و در سطح جامعه، به‌طور کامل پذیرفته و نهادین شود. در نتیجه، حتی امروز نیز، جامعه‌شناسی در میدان دانشگاه جایگاهی زیرسطح دارد. این مقاله که از چشم‌اندازی بوردویی به موضوع می‌پردازد، وضع این رشته در دههٔ ۲۰۰۰ را با استفاده از داده‌های رسمی معطوف به شمار اساتید رسمی دانشگاه، دوره‌های مطالعاتی و دپارتمان‌ها - به‌عنوان نشانگرهای میزان نسبتاً پایین نهادین شدن، موقعیت زیرسطح و قدرت محدودش در میدان دانشگاهی ایتالیا - توصیف می‌کند و سپس به جنبه‌های دیگر منزلت و وضع این رشتهٔ علمی می‌پردازد.

جامعه‌شناسی را می‌توان رشته‌ای دورگه دانست که به علوم نرم تعلق دارد ولی در مرز میان پژوهش نظری محض و پژوهش کاربردی قرار گرفته است. تأملات در باب بنیان‌های نظری، معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی جامعه‌شناسی، این رشته را به فلسفه - علمی نظری - نزدیک می‌کند و در عین حال بعد تجربی جستارهای جامعه‌شناختی دانش کاربردی تولید می‌کند، دانشی که به کار اهداف گوناگون و سپهرهای اجتماعی مختلف می‌آید. گرچه رشته‌های دیگر (مثلاً اقتصاد، روان‌شناسی یا فیزیک) به‌سان جامعه‌شناسی این سرشت دورگه را دارند، بیشترشان یا به سمت قطب کاربردی یا قطب نظری محض متمایل‌اند و غالباً تمایز درونی روشن‌تر و نهادین‌تری میان تولید معرفت نظری و تولید معرفت عملی/کاربردی برقرار می‌کند تا تمایزی که در جامعه‌شناسی وجود دارد.

در این خصوص، جامعه‌شناسی در میدان دانشگاهی منطقه‌ای مرزی را تصرف کرده است. این رشته، با توجه به تازگی و ناکاملی‌اش در امر نهادین شدن و دورگه‌بودنش همچنان «هویت» علمی غیرقطعی‌ای دارد و در حاشیهٔ محیط دانشگاهی است و اغلب به‌گونه‌ای با آن برخورد می‌شود که گویی در بحث و گفت‌وگوی عمومی جایی ندارند.

این موقعیت مرزی جامعه‌شناسی، هم در میدان دانشگاهی و هم در جامعه، قدرت این رشته را کم می‌کند - واقعیتی که داده‌های ملی که فقدان نهادینگی این رشته، موقعیت حاشیه‌ای آن در میدان دانشگاهی و قدرت محدودش را نشان می‌دهند، بیانگر آن است.

شمار اعضای رسمی هیئت علمی براساس رشته و سال

جامعه‌شناسی	روان‌شناسی	ریاضی	حقوق	اقتصاد/آمار	هنر	مهندسی/معماری	
۶۸۵	۸۷۲	۲۴۹۴	۳۹۵۴	۳۷۹۴	۱۷۸۹	۶۲۴۱	۲۰۰۱
۸۱۷	۱۰۸۶	۲۵۷۵	۴۶۱۲	۴۴۰۶	۱۸۶۷	۸۷۳۸	۲۰۰۵
۹۳۳	۱۲۳۹	۲۴۴۳	۴۷۶۵	۴۶۴۷	۱۶۷۰	۸۶۰۸	۲۰۱۰
۹۰۶	۱۲۳۸	۲۱۷۱	۴۳۲۸	۴۳۰۹	۱۳۸۲	۷۸۰۲	۲۰۱۵

جایگاه حاشیه‌ای جامعه‌شناسی در فضای دانشگاهی ایتالیا

این واقعیت که این رشته به معنی واقعی مدعی تربیت «حرفه‌ای‌ها» نیست، به موقعیت حاشیه‌ای جامعه‌شناسی در میدان دانشگاهی استمرار می‌بخشد.

این شرایط و پویای‌های ساختاری، به همراه هم دست‌کم فهمی امپرسیونیستی از موضع زیرسلطه جامعه‌شناسی به دست می‌دهد. این رشته که به وضوح از سرمایه علمی، دانشگاهی یا اجتماعی-اقتصادی نصیب اندکی برده است، موقعیتی دارد که از هر سه قطب میدان دانشگاهی ایتالیا - یعنی، قطب مقبولیت علمی، قطب قدرت دانشگاهی و قطب مقبولیت اقتصادی و اجتماعی - بیرون است. نصیب اندک جامعه‌شناسی از سرمایه در هر سه بعد پیش‌گفته به این معناست که این رشته فرصت‌های محدودی برای کسب منابع نمادین و مادی دارد. این وضعیت - که رهاورد سابقه نهادی این رشته، منزلت به لحاظ دانشگاهی و اجتماعی غیرقطعی این علم، وضع «بالکانی شدن دوگانه» اش و فقدان اعتباربخشی حرفه‌ای - جامعه‌شناسی ایتالیایی را به مراتب پایین‌تر فضای سلسله‌مراتبی دانشگاه تنزل داده است و آن را در موقعیت حاشیه‌ای و زیرسلطه‌اش باقی گذاشته است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Massimiliano Vaira <massimiliano.vaira@unipv.it>

ده دپارتمان هنر، هجده دپارتمان روان‌شناسی، بیست دپارتمان حقوق، ۳۵ دپارتمان ریاضیات، ۵۶ دپارتمان اقتصاد، ۱۳۷ دپارتمان مهندسی/معماری (رشته‌ای که در سه نهاد آموزشی تخصصی به نام پولی‌تکنیک نیز حضور دارد) وجود دارند.

هم‌زمان، جامعه‌شناسی از درون نیز به سه اردوگاه تقسیم می‌شود، سه گروه دانشگاهی که مبنای جدایی‌شان بنیان‌های «سیاسی» است نه معرفتی. این چندپارگی جامعه‌شناسی ایتالیایی را در سطحی گسترده از اتخاذ رویکردی یکپارچه نسبت به دانشگاه به مثابه یک کل و درمناسباتش با رشته‌های دیگر بازداشته است و کماکان بازمی‌دارد.

سرانجام اینکه، جامعه جامعه‌شناسی دانشگاهی در قیاس با پزشکی، حقوق، مهندسی/معماری، روان‌شناسی، و تا اندازه‌ای اقتصاد، هرگز نتوانسته است نوعی نظام اعتباربخشی برای جامعه‌شناسان حرفه‌ای ایجاد کند. این ناتوانی اثری دوجوهی دارد. نخست آن که، این ناتوانی جامعه‌شناسی را نسبت به بخش حرفه‌ای‌شده بازار کار تا حدودی در موضع ضعف قرار می‌دهد؛ فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی را حرفه‌ای‌هایی با مهارت‌ها و دانش مشخص و مسلم نمی‌انگارند (اغلب می‌گویند که جامعه‌شناس معلوم نیست چه کاره است). اثر دوم و مرتبط با نخستین اثر این است که جامعه‌شناسی در میدان دانشگاهی بازیگری کم‌توان است:

< پایان عصر جهانی؟ مصاحبه‌ای با مارتین آلبرو

مارتین آلبرو جامعه‌شناس برجسته بریتانیایی، خیلی زود به عنوان محقق ماکس وبر و مؤلف مونوگرافی پرخواننده بوروکراسی (۱۹۷۰) برای خود نام و آوازه‌ای ایجاد کرد. او که یکی از نظریه‌پردازان پیشرو دربارهٔ جهانی‌شدن است، اثر پیشگامانه‌اش تحت عنوان عصر جهانی: دولت و جامعه فراتر از مدرنیته (۱۹۹۶) را منتشر کرد. کتاب‌های دیگرش ساخت نظریهٔ اجتماعی نزد ماکس وبر (۱۹۹۰) و آیا سازمان‌ها احساسات دارند؟ (۱۹۹۷) هستند. او در اوایل شاگردی نوربرت الیاس بزرگ را کرد و سپس دکترای خود را در سال ۱۹۷۳ از دانشگاه کمبریج اخذ کرد. وی در دانشگاه‌های سراسر جهان تدریس کرده است. بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ رئیس انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا بود و در سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۰ سردبیر مجلهٔ بین‌المللی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بود. او استاد بازنشستهٔ دانشگاه ولز و از همکاران آکادمی علوم اجتماعی (انگلستان) است.

این مصاحبه به مناسبت سخنرانی پروفیسور آلبرو (م‌آ) در دانشکده جامعه‌شناسی و مددکاری دانشگاه بخارست رومانی انجام گرفته است. بخش علوم اجتماعی موسسهٔ تحقیقات بخارست (ICUB) برگزارکنندهٔ این سخنرانی بود. مصاحبه‌کنندگان ریزا گابریلا زامفیرسکو (رگ ز) و دیانا الکساندرا دومیترسکو (د) بودند که هر دو دانشجوی دکتری دانشکده جامعه‌شناسی دانشگاه بخارست هستند.



مارتین آلبرو

رگ ز: شما پیشگام جامعه‌شناسی جهانی‌شدن هستید. چطور این اتفاق افتاد؟

م‌آ: خوب، من فکر می‌کنم جهانی‌شدن چیزی بود که من نسبتاً دیر بدان وارد شدم. حرفهٔ من در جامعه‌شناسی پس از اخذ مدرکم در رشتهٔ تاریخ آغاز شد. پس از آن من به مدرسهٔ اقتصاد لندن رفتم و جامعه‌شناسی را در آنجا آغاز کردم و در سال ۱۹۶۱ شروع به کار تدریس کردم - در آن زمان من هنوز داشتم روی رساله‌ام دربارهٔ ماکس وبر کار می‌کردم. رسالهٔ من وقت زیادی گرفت، چرا که مسئولیت تدریس را برعهده داشتم و منافعم در یک راستا قرار نمی‌گرفت. نهایتاً تصمیم گرفتم روی موضوع سازمان‌ها تمرکز کنم. اولین کتاب من دربارهٔ بوروکراسی بود که در سال ۱۹۷۰ منتشر شد.

رگ ز: و هشت بار تجدید چاپ شد.

م‌آ: بله بسیار موفقیت‌آمیز بود. نمی‌دانم چرا، این اثر فقط کتابی کوچک بود اما دانشجویان آن را بسیار مفید یافتند و این چیزی بود که من را سال‌ها با آن می‌شناختند. من موقعیت دانشگاهی خاصی به دست آوردم و استاد شدم - همزمان با استادی دانشگاه، بعدها رئیس انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا نیز شدم. در دههٔ هشتاد میلادی بود. پس از ویراستاری مجلهٔ جامعه‌شناسی برای انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا بود که مشهور شدم، سپس برای ویراستاری مجلهٔ جامعه‌شناسی بین‌المللی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی دعوت شدم. تغییر موقعیت بزرگی برای من بود. این رویداد در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ افتاد، زمانی که «جهانی‌شدن» داشت اهمیت پیدا می‌کرد. زمانی که من خیز برداشتم تا کارم روی ماکس وبر را به اتمام برسانم <<

از خودم پرسیدم: "اگر امروز ماکس وبر زنده بود، چه کار می‌کرد؟" فکر کردم که احتمالاً روی همین مسیر تازه تاریخ کار می‌کرد. وی همواره هم به جغرافیای سیاسی علاقمند بود و هم دوست داشت روی پروژه‌های فکری خودش کار کند؛ همچنین او چهره‌ای سیاسی بود و گمان می‌کنم احتمالاً به جهانی شدن علاقمند می‌شد.

پس کتابم درباره ماکس وبر را تمام کردم و در همان سال، یعنی سال ۱۹۹۰، همراه با همکارم الیزابت کینگ، مجموعه مقالاتی را جمع کردیم که تبدیل به کتاب جهانی شدن، دانش و جامعه: مطالعاتی بر جامعه‌شناسی بین‌المللی گردید. این کتاب برای کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در مادرید منتشر شد و نسخه‌ای از آن به هر کسی که به کنفرانس آمده بود، یعنی ۴۰۰۰ جامعه‌شناس از سراسر جهان، داده شد. این کتاب بود که واژه جهانی شدن را وارد رشته ما کرد.

رگ ز: به دنبال وقایع اخیر در مورد منطقه‌گرایی و جهانی شدن و بعد از برگزیت، شما درباره‌ی آینده اتحادیه اروپا چه فکر می‌کنید؟

م: من فکر می‌کنم یکی از مشکلات اتحادیه اروپا در گذشته این بوده که در سایر نقاط جهان، به قدر کافی تصویر قوی‌ای ایجاد نکرده است. به قدر کافی درباره مسائل جهانی قدرتمندانه صحبت نکرده است. این اتحادیه در سیاست‌هایش چرخش‌های زیادی داشته است. به نظر من اتحادیه اروپا در گذشته وضعی داشته - البته برای سازمانی با بیش از بیست کشور دشوار است که این کشورها را با هم سازگار کند و چیزی منسجم ایجاد کند. به شدت دشوار است.

به نظر من می‌توانیم بگوییم که برگزیت ممکن است دو نتیجه برای اتحادیه اروپا داشته باشد. از یک سو می‌تواند اتحادیه اروپا را ترغیب کند که قوی‌تر و یکپارچه‌تر شود و تشخیص بدهد که ضعف‌هایی دارد و نیاز دارد تا خود را بهتر هماهنگ کند. در این سناریو اتحادیه در مذاکراتش با بریتانیا به مراتب آسان‌تر هدف مشترکی را پیدا خواهد کرد. به نظرم منصفانه است بگوییم که دولت بریتانیا می‌خواهد اتحادیه اروپا قوی‌تر باشد به نفع هیچ‌کس نیست که اتحادیه ضعیف باشد. پس اگر همه طرف‌ها توافق کنند موقعیتی برد-برد خواهد بود، اگر بریتانیا و اتحادیه اروپا بتوانند توافق کنند اتحادیه اروپا قوی‌تر خواهد شد. این یک احتمال است. از طرف دیگر احتمالی هست - احتمالی که همه باید از آن بترسند - که بعضی نیروهایی که موجب بیرون آمدن بریتانیا شدند سایر کشورها را هم ترغیب به ترک اتحادیه اروپا کنند. همان‌طور که می‌دانیم کشورهای متعددی هستند که در آنها جنبش‌های ضد اتحادیه اروپا، ضد جهانی شدن و ضد نظام موجود وجود دارند.

رگ ز: در مورد سیاست شنگن چطور؟ سیاستی که کنترل‌های مرزی بر روی تحرک مردم در درون اتحادیه اروپا را برداشته و اصلی که به خصوص با بحران پناهجویان زیر بار حملات قرار گرفته است.

م: در مورد شنگن من فکر می‌کنم در بین بخشی از رهبران بی‌کفایتی زیادی وجود داشته است. صحبت‌های بسیار زیادی می‌شد که می‌گفت "این اصلی است که نمی‌توانیم بر سر آن مذاکره کنیم، نمی‌توانیم به مصالحه برسیم". اصول هیچ‌گاه به طور کامل محقق نمی‌شوند و مصالحه همواره وجود دارد. این اصل بزرگ اتحادیه اروپا - تحرک آزاد سرمایه و کار و خدمات و کالاها - در هیچ‌یک از کشورها به حدکمال نرسیده است. بنابراین به عنوان مثال تحرک آزاد مردم از کشوری به کشور دیگر بسته به چیزهایی چون قوانین تأمین اجتماعی و اقامت متفاوت است. حتی بسیاری از شهرها قید و شرط‌های اقامتی خودشان را دارند. می‌توانستیم به جای تبدیل موضوع تحرک آزاد به اصل کلی همه یا هیچ، آن را بین بریتانیا و اتحادیه

اروپا به مذاکره بگذاریم. اشتباه دیگر ما در رابطه با بحران پناهجویان بوده است - مرکل نباید می‌گفت "اجازه دهید همه بیایند". این موضوع از لحاظ سیاسی حساسیت ناچیزی برانگیخت و سایر کشورها را ترغیب کرد که همگی پناهجویان را رد کنند و به اختلال عظیمی در حس تعلق به اجتماعی واحد منجر گردید.

د ا د: بحث‌های زیادی درباره رسانه‌های اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی وجود دارد. شما درباره تأثیر ارتباطات دیجیتال چه فکر می‌کنید؟

م: جوانانی که با دیجیتالی شدن بزرگ شده‌اند شاید احساس کنند که همه جنبش‌های نتیجه دیجیتالی شدن هستند یا با آن میسر شده‌اند، اما من باید به شما یادآوری کنم که در سال ۱۹۶۸ و بسیار قبل از دیجیتالی شدن، در سراسر جهان جنبش جوانان وجود داشت. دهه ۶۰ میلادی همچنین دوره‌ای بود که آن را دوره ضدفرهنگ می‌نامیدند و با انقلاب‌های ملی و آشوب‌هایی در دانشگاه‌ها همراه بود. نکته جالب درباره این جنبش‌ها این بود که به‌طور خودانگیخته در کشورهای مختلف اتفاق افتادند. این جنبش‌ها لزوماً نیازی به هماهنگی بین کشورها ندارند، چرا که پاسخ‌هایی به شرایط مشابه در کشورهایی مشابه با نوع توسعه‌های مشابه هستند.

دیجیتالی شدن تفاوتی ایجاد کرده است. موجب شده که رهبری خودانگیخته‌ای ظهور کند، نه لزوماً رهبری‌ای که افراد ممکن است انتظارش را داشته باشند. قریب به بیست سال پیش، رویدادی بزرگ در سال ۱۹۹۹ تمرکز خود روی اجلاس سازمان تجارت جهانی در سیاتل گذاشت. هزاران نفر از مردم، خصوصاً از کانادا به سیاتل آمدند. رئیس‌جمهور کلینتون قرار بود در این اجلاس سخنرانی کند اما در نهایت به دلیل تظاهرات مجبور شد آن را لغو کند. رسانه‌های متعارف بیش از رسانه‌های اجتماعی به پوشش جهانی این رویداد پرداختند. فیس‌بوک در سال ۱۹۹۹ وجود نداشت. بنابراین فکر می‌کنم ممکن است درباره دیجیتالی شدن بزرگمایی کنند. اینها مطمئناً ارتباطات را تشدید می‌کنند و به همین ترتیب سرعت پاسخ را هم افزایش می‌دهند. سیاستمداران این را می‌فهمند و در حال حاضر از رسانه‌های اجتماعی برای ارتباط مستقیم استفاده می‌کنند؛ ما می‌دانیم که مطبوعات سنتی و روزنامه رو به زوال هستند، با وجود این تلویزیون هنوز هم نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند چرا که تلویزیون استودیویی دارد که می‌توانیم افراد را، حتی از کشورهای مختلف، چهره به چهره گرد هم بیاوریم.

دیجیتالی شدن در زمینه‌های دیگر - یعنی در امنیت و نظارت و شنود ارتباطات، عواقب به مراتب پرحادثه‌تری دارد. دانشی که قدرت‌ها از یکدیگر اخذ می‌کنند و راز و رمز آنها و توانایی‌شان برای هک کردن یکدیگر بسیار پراهمیت‌تر از ارتباطات ساده است. من اکنون می‌دانم این امکان هست که هر ایمیلی که می‌فرستم شنود شود؛ اگر کسی بخواهد هر اطلاعاتی را که می‌فرستیم یا دریافت می‌کنیم شنود کند، می‌تواند.

د ا د: جامعه‌شناسان از ابتدا جامعه را با ارگانیسمی زیستی قیاس کرده‌اند که دائماً در حال دگرگونی است. شما درباره این شباهت چه فکر می‌کنید؟

م: خوب، ما اینجا از تطور حرف می‌زنیم. فرایند تغییرات بیولوژیکی را بهتر از فرایند تغییرات اجتماعی می‌فهمیم. عمدتاً به سبب آن است که در تغییرات اجتماعی، فرایند وراثت و فرایند شکل‌گیری هویت و شکل‌گیری نهادهای اجتماعی، فرهنگی هستند. یکی از ظرفیت‌های بزرگ فرهنگ بشر این است که افراد خود را از قیود شریاتی در آن به دنیا آمده‌اند و واحدهای اجتماعی‌ای که متعلق به آن هستند، رها می‌کنند. نبوغ بشری آبشخور مخاطره‌ای است که [می‌تواند] ایجادکننده چیزهای مخربی باشد

که بقیه بشریت را به خطر می اندازد؛ و منظور من فقط بمب نیست، بلکه اختراع موجودات بیولوژیکی و ویروس ها هم هست. جدای از پیشرفت نسبتاً آرام تکنولوژی که قادر است آرایش بیولوژیکی ما را دچار تغییر کند، توسعه روباتیک چیزهای مختلف نیز ممکن است ما را به شیوه های گوناگون از کار بیندازد. نبوغ ما عمده ترین تهدیدات علیه گونه بشر را پدید آورده است.

رگ ز: عصر جهانی احتمالاً معروف ترین کتاب شما است. امروز، به خصوص با توجه به بحث های تان درباره پویایی های سیاسی، آن را چگونه ارزیابی می کنید؟

م آ: عصر جهانی را در اواسط دهه ۱۹۹۰ یعنی حدود بیست سال پیش نوشتم. من به این که چرا زبان «جهانی» تا این حد محبوب شده، علاقه داشتم. به این نتیجه رسیدم که حوادث سال ۱۹۴۵ و بعدتر حوادث دهه ۱۹۷۰، شناخت تازه ای از مسائل جهانی و به یک معنا معضلات این سیاره به دست داد. این موضوع چیزی متفاوت از جهانی شدن است که به معنای دقیق کلمه نوعی ایدئولوژی است که ایالات متحده از آن برای پیشبرد منافعتش در جهان اقتصاد بهره می برد و نمونه ای بسیار خاص از مسائل جهانی است. در سال های پس از جنگ مسائل مهم، تهدید جنگ هسته ای و تهدید محیط زیست و افزایش فقر و آلودگی دریا و غیره بود. اینها مسائلی بود که فقط در سطح جهانی امکان حل شدن داشت. به نظر من بدین سبب بود که زبان جهانی بسیار مهم شد.

جهانی شدن موضوعی بود که در بستر سلطه آمریکایی و به خصوص بعد از ۱۹۸۹ و فروپاشی امپراتوری شوروی، به موضوعی سیاسی تبدیل شد. بنابراین عصر جهانی را به واقع در واکنش به همه آنها می نوشتم که فکر می کردند جهانی شدن فرایندی تک جانبه است. عصر جهانی عصری است که همه بشر جمعاً در معرض خطر است.

اکنون بیست سال بعد از تالیف آن کتاب ما کجا هستیم؟ من نشان دادم که سیاست عصر جهانی در حال تبلور است. جهان به دو بخش تقسیم شده؛ یک سو افراد روشنفکر و جهانی شده یا تحصیل کرده ای را دارید که از دنیایی جهانی بهره می برند و درک می کنند که چه معضلاتی وجود دارد. اینها مجموعه ای از افرادی هستند و تمایل دارند که یا رهبر یا از مخالفان باشند - یعنی قطب های سیاسی مسلط در هر کشوری. و آنگاه سایرین در سویی دیگر هستند. و فاصله فزاینده ای بین این دو گروه وجود دارد.

سیاست در عصر جهانی فرامی شده است. پس هر رویدادی که در هر کشوری رخ دهد باید به منزله جنبه ای از سیاست جهانی در نظر گرفته شود. این موضوعی است که من فکر می کنم اکنون برای ما بسیار واضح تر شده است. بنابراین، زمانی که کسی تغییرات احتمالی قدرت در هلند یا اتفاقاتی را می بیند که در اکوادور در حال رخ دادن است و درباره آنها مطالعه می کند، از قضا این تغییرات را فقط برحسب روابط میان نخبگان سراسر جهان و

مردم محلی شان می تواند درک کند. این چارچوبی جهانی است. هیچ راهی برای درک رویدادهای سیاسی یک کشور، بدون ارجاع به آن چه در جاهای دیگر رخ می دهد، وجود ندارد. این تز من درباره عصر جهانی است. معتقدم که اتفاقاتی در بیست سال گذشته رخ داده، صرفاً عصر جهانی را استحکام بخشیده است. در این راستا فکر می کنم که دیجیتالی شدن در حال ایجاد تغییرات بسیار زیادی است، به طوری که مردم شاید تمرکز خود را بر امر جهانی از دست بدهند و علاقه بیشتر به شبکه ها و ارتباطات و روابط پیدا کنند.

د ا: اگر به زندگی حرفه ای شما نگاهی بیندازیم، سه موضوعی را که دوست داشتید از آغاز مطالعه کرده بودید، چیست؟

م آ: من در سیستمی رشد کردم که هنگامی که من بسیار جوان بودم، بین علوم طبیعی و علوم انسانی تفکیکی رادیکال ایجاد کرد. اکنون من فهمیده ام که مسائل فکری علوم طبیعی و علوم اجتماعی بسیار بیشتر از چیزی که گاه تصور می شد، مشترک هستند. من دوست می داشتم که از برخی مسائل بنیادین مرتبط با علوم طبیعی، راجع به تشخیص نیروها و زبانی که برای توصیف آنها به کار می بندیم، درک بهتری داشتم. پس اولین آرزوی من این است که درباره علوم بیشتر می دانستم.

برسیم به آرزوی دوم: حتی در مدرسه نیز چین مرا مسحور می کرد و وقتی به مدرسه اقتصاد لندن رفتم از این امتیاز برخوردار شدم که در سمیناری که چین شناس بسیار خوبی برگزار کرد، مقاله ای درباره چین بنویسم. بعداً در دهه ۱۹۸۰ از چین دیدن کردم. اما هیچگاه در هیچ نقطه ای از زندگی حرفه ای خود به یادگیری زبان چینی فکر نکردم. اکنون در حال یادگیری آن هستم اما آرزو می کردم که وقتی هجده سال داشتم چینی را می آموختم، چرا که این زبان اساساً زبان متفاوت و تفکری متفاوت است - و هنگامی که هجده ساله بودم چنین چشم انداز متفاوتی به جهان می توانست دارایی شگرفی برای من باشد.

آرزوی سوم: فکر می کنم، باید از فهم گسترده تری از دین، نسبت به آن چه در جوانی داشتم، برخوردار می شدم. من در کلیسای انگلستان بزرگ شدم و بعدها وقتی دانشجو شدم، آگنوستیک (منکر وجود خدا) شدم. وقتی مسن تر شدم متوجه شدم که ادیان جهان بینش ژرفی در خود دارند. البته شما در رومانی یکی از معروف ترین متفکران مذهبی یعنی میرچا الیاده را دارید. من تا پنجاه سالگی الیاده را نخوانده بودم. باید آن را وقتی بیست سالم بود می خواندم. ■

نامه های تان را به این نشانی ها بفرستید:

Martin Albrow <albrowm@hotmail.com> ,

Diana Dumitrescu <diana.dumitrescu@icub.unibuc.ro>

Raisa-Gabriela Zamfirescu <raisa.zamfirescu@gmail.com>

مسیحی استعمارگری در کوزوو مصاحبه‌ای با ابراهیم بریشا

ابراهیم بریشا



ابراهیم بریشا در جمهوری کوزوو به دنیا آمد. او دوره لیسانس خود را در پریشینا در رشته‌های فلسفه و جامعه‌شناسی تکمیل کرد و سپس تحصیلات عالی خود را در زاگرب کورواسی گذراند؛ وی در آنجا دکتری خود را در رشته جامعه‌شناسی ارتباطات اخذ کرد. او پس از آن که مدتی به عنوان روزنامه‌نگار و ویراستار در کوزوو و خارج از آن کار کرد، اکنون در گروه جامعه‌شناسی در دانشگاه پریشینای کوزوو تدریس می‌کند. وی چندین کتاب در حوزه جامعه‌شناسی ارتباطات و فرهنگ اجتماعی و نیز چندین مجموعه نثر و شعر منتشر کرده است. آخرین کتاب او مرگ یک مستعمره نام دارد. این مصاحبه را لابی‌نوت کونوشوفسکی انجام داده که دارنده مدرک فوق لیسانس جامعه‌شناسی در دانشگاه پریشینا است.

بلژیک در کنگو تفاوت هست.

استعمار دولت صربستان در کوزوو از اسطوره‌ها آغاز شد و سپس به اهداف اقتصادی و سیاسی و اهداف توسعه‌طلبانه گسترش یافت. دولت‌های اروپایی، آن‌طور که استعمار صربستان در کوزوو از خلال نبرد ۱۳۸۹ کوزوو به دنبال «اصلاح تاریخ» بود، اشغال‌های استعماری خود را روی اسطوره‌ها یا روی برساخت رویدادهای تاریخی خاص بنا نکردند.

ل ک: ممکن است درباره اهداف استعماری صرب‌ها در کوزوو در قیاس با اشکال آشناتر استعمارگری بیشتر صحبت کنید؟

لابی‌نوت کونوشوفسکی: شما در کتابتان، مرگ یک مستعمره تاریخ کوزوو را به منزله تاریخ یک مستعمره شرح داده‌اید. منظور شما چیست؟

ابراهیم بریشا: در وهله اول مهم است به یاد داشته باشیم که استعمارگران از یکدیگر متفاوتند و همین امر در مورد افراد استعمارشدگان نیز صادق است. اما به چه معنا؟ به عنوان مثال استعمارگران به لحاظ روایتی با هم متفاوتند که از خلال آن روند استعمار را شکل می‌دهند و همچنین به لحاظ اهدافی که در این روایت‌ها طرح‌ریزی کرده‌اند. مثلاً بین اهداف استعماری فرانسه در الجزایر و اهداف استعماری انگلستان در هند یا اهداف استعمار

ل ک: معمولاً تصور می‌کنند که آلبانیایی‌ها در دوره کمونیستی تحت حاکمیت تیتو، موقعیت سیاسی و اقتصادی بهتری داشتند. آیا درست است؟

ا ب: دولت بلگراد نمی‌توانست بپذیرد که آلبانیایی‌ها به اجتماعی برابر تبدیل شوند، بدین معنا که به آلبانیایی‌ها و صرب‌ها حقوق و مسئولیت‌های برابری بدهد. شاید بتوان آن‌چه را که در رژیم تیتو رخ داد - رژیمی که از سال ۱۹۶۶ آغاز شد - تغییراتی ظاهری بدون اصلاحات واقعی توصیف کرد. آلبانیایی‌ها پس از صرب‌ها و کروات‌ها، سومین ملیت بزرگ در یوگسلاوی بودند. در دهه ۵۰ میلادی حدود ۲۰۰ هزار آلبانیایی از کوزوو مهاجرت کردند تا از سرکوب دولت بگریزند؛ تغییرات وسیعی در هویت ملی رخ داد: تعداد «ترک‌ها» در یوگسلاوی - که اغلب آلبانیایی‌هایی بودند که با تغییر هویتشان به دنبال نوعی پناهگاه بودند - با رشدی ۲۶۰ درصدی از ۹۷۹۴۵ نفر در سال ۱۹۵۳ به ۲۵۹۵۳۶ نفر در سال ۱۹۶۱ رسید.

در دوران تیتو، استعمار همچنان پیش‌روی داشت. از کوزوو که غنی ز سرب و روی و نقره و ذغال‌سنگ و منیزیم و سایر مواد معدنی است، به عنوان منطقه منابع طبیعی استفاده کردند اما سنگ‌های معدنی عمدتاً در وجودینای صربستان و جاهای دیگر پرداخت می‌شد/ به همین سبب است که کوزوو دچار توسعه نیافتگی مستمر می‌شود.

ل ک: جامعه‌شناسی آلبانی به ایدئولوژی سیاسی و قومی و سلطه فرهنگی صرب‌ها روی کوزوو چه نگاهی دارد؟

ا ب: جامعه‌شناسی آلبانی در کوزوو جوان است و مدت‌ها است که جزم‌گرایی و آموزه‌گرایی بر آن مسلط است؛ گروه جامعه‌شناسی و فلسفه تازه در ۱۹۷۱ بود که در پریشتینا افتتاح شد. معروف‌ترین جامعه‌شناس آلبانی، پروفیسور فهمی آگانی است که کتاب تأثیرگذار مطالعات جامعه‌شناختی و سیاسی را تألیف کرده که در سال ۱۹۹۹ در خلال جنگ کوزوو منتشر شد. اوکسین هوتی، استاد دیگری در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه پریشتینا است که در دهه ۹۰ میلادی به اتهام دفاع از آزادی بیان دستگیر شد. او از سال ۱۹۹۹ در لیست مفقودین قرار دارد. پروفیسور هوتی در ایالات متحده تحصیل کرده بود و بر جامعه‌شناسی سیاسی تمرکز داشت.

این روزها گروهی از جامعه‌شناسان جوان دامنه موضوعات را تا فرهنگ و ساختار اجتماعی و دین و برابری جنسیتی و ارتباطات و سیاست و غیره گسترش داده‌اند. این جامعه‌شناسان جوان اغلب در خارج از کشور تحصیل کرده‌اند؛ آنها تخصص‌های گوناگون روش‌شناختی را ارائه می‌دهند و مسائل مختلفی را بررسی می‌کنند. این‌که دانشمندان جوان دیگر به سیاق گذشته جامعه‌شناسی را با عینک‌های ایدئولوژیک دنبال نمی‌کنند، نشانی از پیشرفت است - عینک‌هایی که پروپاگاندا ارائه می‌دهند و رشد دیدگاه‌های انتقادی جامعه‌شناسی را به تعویق می‌اندازند.

ل ک: پیامدهای استعمار در این روزها چیستند؟

ا ب: ما امروزه می‌توانیم از دوره پسا استعماری و پساسوسیالیستی صحبت کنیم. جامعه کوزوو پس از دورانی دشوار در دوره بازسازی قرار دارد و در تلاش است تا خود را در نهادهای مالی و سیاسی و فرهنگی بین‌المللی ادغام کند. به هر تقدیر هرچند این ادغام ظاهراً امیدبخش است، نتیجه‌ای را که شهروندان می‌خواستند، ایجاد نکرده است. ناامیدی و فقدان آزادی جنبش‌ها و بیکاری (به خصوص در میان جوانان)، برای مردم یادآور تاریخ گذشته و بقایای تبعیض‌های پیشین و توسعه نیافتگی است.

شکست سیاست‌های فعلی برای ایجاد برابری اجتماعی بیشتر، جوانان را کلبی کرده است. اکثر جوانان به دنبال بازار کار جهانی به منزله فرصتی برای ساختن آینده، می‌خواهند کوزوو را ترک کنند. اما موفقیت در بازار جهانی نیاز

ا ب: هم اهداف و هم روندها متفاوت هستند: بریتانیا قصد نداشت هند را از جمعیت کشور خالی کند، اما صرب‌ها این قصد را داشتند. دولت صربستان سعی داشت پاکسازی قومی تام و تمام اکثریت آلبانیایی در کوزوو را به انجام برساند. مداخله سیاسی بر اساس این تفکر مشروعیت یافت که کوزوو باید به هر وسیله‌ای که لازم بود، یک بار برای همیشه از آلبانیایی‌ها پاک شود. بارها برای این هدف تلاش کردند، آخرین بار در خلال جنگ‌های ترازیک سال‌های ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹ بود که اتفاق افتاد. این «ممارست» نه فقط مقامات دولتی صربستان که موسسات مذهبی و فرهنگی و دانشگاهی و هنری را نیز فرا می‌گرفت. به عبارت ساده‌تر: از منظر فرانسوی‌ها الجزایر سرزمینی با مردمی الجزایری بود و واضح بود که فرانسه نهایتاً الجزایر را ترک خواهد کرد. اما صربستان کوزوو را قلمرویی می‌داند که آلبانیایی‌ها صرفاً به طور موقت در آن ساکن هستند و تا خروج نهایی آنها [از این قلمرو] اشغال امری ضروری خواهد بود.

ل ک: شما فکر می‌کنید استراتژی‌های استعماری بر پایه پروژه‌های دولتی ایجاد شده‌اند یا ساکنان جدید ایجادشان کرده‌اند؟

ا ب: استراتژی‌های استعماری قصد داشتند تأثیراتی انضمامی تولید کنند؛ در کوزوو مقصود از آن، ایجاد تغییرات اجتماعی و جمعیت‌شناختی بود. پس از قرن بیستم، در هرجایی از کوزوو که صرب‌ها در آن مستقر شدند، ساختار و معماری شهری و روستایی تغییر کرد. احیای تاریخ قرون وسطی، همراه با تصاویری پیکرنگارانه و استقرار روستاها و شهرهای جدید و مدارس و جاده‌ها و تغییرات اقتصادی، این تغییرات را از نو شکل داد و الهام‌بخش آنها بود. از آنجایی که دولت صربستان با افسران نظامی و اداره امنیت و قضات و حتی برخی سیاستمداران خود در آنجا مستقر بود، می‌توانست سازماندهی جمعیت را به سادگی در شهرها و شهرستان‌ها تغییر دهد. مالکان قانونی آلبانیایی به نام اصلاحات ارضی از املاکشان خلع ید شدند و املاک را به ساکنان استعماری جدید دادند.

در آخرین اصلاحات ارضی در طی دوره کمونیستی، برای خانواده‌ها در روستاها حداکثر فقط ده هکتار زمین و جنگل باقی ماند - الگویی از سلب مالکیت که اقتصاد خانواده را ویران کرد. در سال ۱۹۵۰، برای خانواده‌ای روستایی با حداقل ۶۰ عضو فقط ده هکتار زمین باقی ماند. در این زمان بود که مهاجرت‌های اقتصادی آغاز شد. جوانان برای انجام کارهای پست و نوکرمآبانه به بلگراد و شهرهای دیگر یوگسلاوی رفتند. زرگرها و نانواها و قنادها و صنعت‌گران عموماً کوزوو را ترک کردند چرا که در داخل دیگر هیچ خریداری برای تولیداتشان وجود نداشت. اما آنها ارتباطشان را با خانواده‌هاشان از دست ندادند و برای خانه پول می‌فرستادند.

برعکس، هر جا که استعمارگران ساکن شدند، از حمایت مالی کامل دولت مرکزی برخوردار شدند. این فرایند اجتماعی - جمعیت‌شناختی در عمل چه تأثیری گذاشت؟ اگر در سال ۱۹۱۲ صرب‌ها پنج درصد جمعیت کوزوو را تشکیل می‌دادند، در سال ۱۹۳۹ این میزان تقریباً تا ۴۰ درصد افزایش یافت. استعمارگری نه فقط ساختار جمعیت‌شناختی که چشم‌انداز اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را نیز تغییر داد. جداسازی آلبانیایی‌ها در روستاها و مناطق غیرشهرنشین شده شهرها، آنها را از ثمرات تغییرات اجتماعی محروم کرد. بعدها دستگاه سیاسی از این جداسازی برای توجیه رفتار با آلبانیایی‌ها همچون شهروندان درجه دو استفاده کرد. سال‌ها آلبانیایی‌ها از حق تحصیل محروم شدند (به عنوان مثال دوره‌های دانشگاهی در آلبانی تازه در سال ۱۹۷۰ آغاز شد)، با از دست دادن املاکشان فقیر و ضعیف شدند و گویی در جزیره‌ای دورافتاده زندگی می‌کردند. در بین همه مردم یوگسلاوی سابق، آلبانیایی‌ها تنها کسانی بودند که زبانشان اسلاوی نبود و این یکی دیگر از عوامل انزوای ایشان بود.

به سرمایه و تغییر نظام آموزشی دارد.

ل ک: اسطوره‌ها و حس غرور و عظمت، تلقین‌ها و تبلیغات چطور بر محیط کوزوویی‌ها تاثیر گذاشت و اینها چطور حس فرومایی را در بین آلبانیایی‌ها ایجاد کرد؟ آیا آلبانیایی‌ها قادرند در برابر سلطه صرب‌ها مقاومت کنند؟

ا ب: کشورهای بالکان باغ بزرگی از توهمات هستند. چه کسی در آینده پیام‌آور این «خاطرات باشکوه» خواهد بود. روشنفکران و هنرمندان و سیاستمداران میان‌مایه. آنها برای تسلی عموم از واژگانی فریبنده استفاده می‌کنند: میهن، ملت، قهرمانان و اسطوره‌ها. وطن پرستی عامیانه و حس شکوه و عظمتی که بر غرور و نخوت متکی است و نیز تهدیدات، بر زبان آنها چیرگی دارد. آنها به سیاستمدارانی خدمت می‌کنند که برای رسیدن به قدرت تقلا می‌کنند، بدون توجه به کسانی که بر آنها حکم می‌رانند. بسیاری از کسانی که در گذشته زندگی می‌کنند، با بازی با احساسات مردمی که فقط شغل و رفاه می‌خواهند به دنبال جلب توجه عمومی هستند.

در محیط اجتماعی‌ای همچون محیط ما، تلقین امر شایعی است. در طی پنج سال گذشته بسیاری از جوانان، در واکنش به تبلیغاتی که خلاهای سیاسی پر می‌کند و از حس نومییدی‌شان سوء استفاده می‌کند، در سوریه و عراق به داعش پیوسته‌اند.

ل ک: امروزه بستر یوگسلاوی چه نقشی در سیاست کوزووا ایفا می‌کند؟

ا ب: اکنون کار از کار یوگسلاوی گذشته است. این کشور بدون جنبش‌های فرهنگی و سیاسی‌ای ساخته شده که بر پایه نزدیکی جغرافیایی و پیوندهای ملی تاریخی و زبانی میان اسلاوهای جنوبی ایجاد شده بود. مخلوقی است که بر پایه اصول برابری ایجاد نشده، و به همین سبب زنده نخواهد ماند. آلبانیایی‌ها در هر حالی رنج می‌کشند و بنابراین یوگسلاوی امروز در آگاهی سیاسی آنها جایی ندارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Ibrahim Berisha <iberisha5@hotmail.com>

Labinot Kunushevci <labinotkunushevci@gmail.com>

< سیاست قدرت پس از حادثه اوتاتاهی

استیو متیومن، دانشگاه اوکلند و رئیس انجمن جامعه‌شناسی اوتیاروای نیوزیلند



میدان کلیسای جامع، اوتاتاهی (کرایست چرچ)، پس از زمین‌لرزه سال ۲۰۱۱

معمولاً بازسازی کامل یک شهر ناممکن است. اما زمین‌لرزه‌های کانتربری در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ بختی یگانه فراهم کرد تا [این شهر را] به‌گونه‌ای پایدار و متعادل از نو بسازیم؛ سیستم انرژی برق فراگیر و برگشت‌پذیر ایجاد کنیم که توانایی مقاومت در برابر شوک‌ها و فشارهای حوادث آتی نظیر بلایای طبیعی و رشد جمعیت و تغییرات اقلیمی ایجاد شده توسط انسان‌ها را داشته باشد.

ما کرایست چرچ را مانند نمونه‌ای از آزمایشگاهی به وسعت جهان در نظر می‌گیریم: در حالی‌که محققان اغلب روی شهرهای بزرگ تمرکز می‌کنند، اکثر جمعیت جهان در حال حاضر در مراکز شهری کوچک با نیم میلیون نفر جمعیت یا کمتر زندگی می‌کنند و به زندگی ادامه

جهانی هستند و اگر شهرنشینی آن‌طور که پیش‌بینی می‌شود، همچنان ادامه یابد تا سال ۲۰۳۰ جهان نیاز پیدا خواهد کرد که حدود ۶۰ تریلیون دلار آمریکا در زیرساخت‌های شهری و آمایش سرزمین و انرژی سرمایه‌گذاری کند. آژانس بین‌المللی انرژی این رقم را تنها برای زیرساخت انرژی در یک دهه آینده ۱۶ تریلیون دلار آمریکا ذکر می‌کند و افزوده که بخش برق “اکثر این سرمایه‌گذاری را جذب خواهد کرد.” بنابراین فراهم آوردن آمایش و زیرساخت‌های انرژی بیشترین اهمیت را دارد.

اوتیاروای نیوزیلند یکی از شهرنشین شده‌ترین کشورهای جهان است و از دهه ۸۰ میلادی شاهد بزرگترین رشد نابرابری اقتصادی در جهان بوده است. ما اخیراً پروژه تحقیقاتی سه ساله‌ای را با تمرکز بر زیرساخت‌های انرژی در یکی از شهرهای این کشور آغاز کردیم: نیروی برق در دوران پس از حادثه در در اوتاتاهی (کرایست چرچ).

در سیاره‌ای که به سرعت در حال شهری شدن است و با ناهمسانی بی‌سابقه ثروت و گرمایش جهانی و دورنمای انقراض جمعی مواجه است، پرسش درباره نحوه زندگی پایدار و منصفانه در شهرها اهمیتی تاریخی-جهانی به خود گرفته است. اکثریت جمعیت جهان اکنون ساکنان شهرها هستند- تا سال ۲۰۵۰ دو سوم جمعیت جهان در شهرها و جوامعی زندگی خواهند کرد که به‌طور فزاینده‌ای نابرابرتر خواهند شد. همان‌طور که دبیرکل سازمان ملل، بان کی مون هشدار می‌دهد، “افزایش نابرابری و افزایش خطر ابتلا به مخاطرات طبیعی، افزایش سریع شهرنشینی، مصرف بیش از حد انرژی و منابع طبیعی از پیش‌روی مخاطرات تا سطوح خطرناک و غیرقابل پیش‌بینی همراه با عواقب سیستمیک جهانی خبر می‌دهد.”

شهرها به عنوان مصرف‌کنندگان بی‌رویه انرژی، کلید آتیه انرژی پایدار هستند. شهرها در حال حاضر بانی سه چهارم تقاضای نهایی

خواهند داد. و شهرهایی مانند کرایست چرچ در هر جایی که باشند باید با معضلات تغییرات اقلیمی و بالا آمدن سطح دریا دست به گریبان باشند. «کرایست چرچ مثل هر شهر مدرن دیگری است که بر فراز خطرات طبیعی خود بنا شده است... [اما] به واقع در فزونی تحولاتی که زمین‌لرزه‌هایش به ناگاه و یکباره آشکار کرده، یکتا است. شرق این شهر تا یک متر در آب فرو رفته، و به همین سبب به بستر آزمایش و توسعه پروژه‌های بزرگ بین‌المللی (international test bed) تبدیل شده، تا زمانی که اقیانوسی بزرگ تقریباً به سطح شهر مسطح آنها نیز رسید، توقع چه اتفاقاتی را داشته باشند و چگونه با آنها مقابله کنند».

نشانه‌های اولیه نویددهنده بودند. هیچ شهری با اندازه‌ای نظیر این شهر، از چنین سطح بالایی از سرمایه‌گذاری برخوردار نبوده است. کرایست چرچ اولین شهر نیوزیلند بود که آمار و ارقام بی‌وقفه مصرف انرژی را بالا برد و یکی از اولین کشورهای جهان شد که برنامه «شهرهای پیشگام آینده» را امضا کرد، که انجمن تبادل نظری بود برای بهبود زندگی شهری. همچنین نام این شهر در بین ۱۰۰ شهر برگشت‌پذیر بنیاد راکفلر نیز به چشم می‌خورد.

با وجود این، علی‌رغم «لوح سفیدی» که زمین‌لرزه در اختیار گذاشت، مدل روش‌های معمول و همیشگی غالب آمد. هنوز انرژی آبی تولیدکننده محوری برق است، چند شرکت خصوصی انحصار انتقال و توزیع برق را در دست دارند، هیچ زیرساختی برای انرژی خورشیدی وجود ندارد، و نیروی توزیع‌شده‌ای که مشتریان تولید می‌کنند اندک است و حتی با وجود این که اوتیاروای نیوزیلند منابع بادی رشک‌برانگیزی هم دارد، به ندرت به آن توجهی می‌کنند.

این فرصت‌های رها شده زمانی مایه حزن بیشتر می‌شوند که آنها را در بستر وسیع‌تر تامین انرژی برق ملی مشاهده کنیم. اوتیاروای نیوزیلند در اواسط قرن بیستم تمام برق خود را از منبع تجدیدپذیر واحدی به دست می‌آورد؛ نیروگاه‌های برق آبی که یکی دیگر از منابع تجدیدپذیر یعنی نیروی حرارت مرکزی زمین آن را تکمیل می‌کرد. با وجود این، امروز سوخت‌های فسیلی یک سوم از سهم انرژی برق ملی را تشکیل می‌دهد- چیزی که به گفته بنیامین سواکول و شرمین واتر، بخش برق نیوزیلند را «به این معنا یکتا می‌کند که با گذشت زمان روز به روز از انرژی‌های تجدیدپذیر کمتری استفاده می‌کند». در نظریه، بازگشت به تامین انرژی ۱۰۰ درصد تجدیدپذیر نباید گام دشواری باشد. مزایای

انرژی‌های تجدیدپذیر به خوبی شناخته شده‌اند و جای بحث و تردیدی باقی نگذاشته است. آنها نمودهای منفی‌ای چون آلودگی هوا را در هر کیلوات ساعت کاهش می‌دهند و قیمت سوخت پیش‌بینی‌پذیر و پایدارتری دارند و انتشار گازهای گلخانه‌ای را کاهش می‌دهند و برای کار به آب کمتری نیاز دارند و کارآتر هستند و فرصت‌های شغلی محلی و درآمد بهتری ایجاد می‌کنند. در مجموع انرژی‌های تجدیدپذیر پایدارتر هستند، قمار اقتصادی بهتری هستند و از خلال تقویت تعهد و توانمندسازی جامعه، دورنمای برگشت‌پذیر بهتری ارائه می‌دهند.

در عمل نیز گذار به انرژی‌های ۱۰۰ درصد تجدیدپذیر نباید دشوار باشد و با کاربست تکنولوژی‌های امروزی کاملاً امکان‌پذیر خواهد بود. اوتیاروای نیوزیلند از سرمایه ثروت طبیعی برخوردار است؛ براساس آن چه دولت می‌گوید، ما با داشتن برخی از بهترین منابع بادی در جهان، آفتاب فراوان و دریاچه‌ها و رودخانه‌های متعدد، از نظر منابع تجدیدپذیر به طور سرانه، رتبه اول را در جهان داریم. سواکول و وات نشان می‌دهند که اگر منابع وابسته به حرارت مرکزی زمین را هم به کار بگیریم، بخش برق کشور می‌تواند تا سال ۲۰۲۰ کاملاً تجدیدپذیر شود.

اما مسائل مربوط به انرژی همواره با منافع سیاسی و اقتصادی درهم گره خورده است و تکنولوژی جدید یا کاهش منابع طبیعی ممکن است کمتر از عوامل اجتماعی و فرهنگی و نهادی از جمله سیاست دولت اهمیت داشته باشد. نخبگان سیاسی و بازیگران تثبیت‌شده صنعت، بارها بر کارشناسان انرژی و گروه‌های بومی و فعالان اجتماعی چیره شده‌اند؛ به قدری که بزرگترین مانع پیش‌روی انرژی‌های تجدیدپذیر (به‌ویژه تولید توزیع‌شده محلی در مقیاس کوچک) قدرت‌هایی هستند که تجهیزات متمرکزکننده بزرگ مقیاس را ترجیح می‌دهند.

بنابراین به شدت ضروری است که در پژوهش جامعه‌شناختی افرادی را که تصمیمات کلیدی می‌گیرند و پایه‌هایی را که بر اساس آن تصمیم‌گیری می‌کنند و عواقب تصمیمات آنها را شناسایی کنیم. به هر تقدیر به طور تناقض‌آمیزی علوم اجتماعی اغلب انرژی و زیرساخت‌ها را- که سرچشمه هستی مدرن هستند- نادیده گرفته است؛ هرچند این رویه در سال‌های اخیر تغییراتی کرده، چرا که سیستم‌های انرژی بیش از پیش به عنوان سیستم‌های اجتماعی پذیرفته شده‌اند. همان‌طور که علوم اجتماعی نشانه‌هایی از «چرخش به سمت زیرساخت‌ها» را از خود نشان می‌دهد، دانش جدید در حال بررسی چپستی

زیرساخت‌ها (یعنی ابزارهای معیشت و شیوه‌های حکومتداری) و کاری است که انجام می‌دهند (میانجی بین فرهنگ و طبیعت هستند، منافع و زیان‌های اجتماعی و زیست‌محیطی را توزیع می‌کنند، امر محلی را به امر جهانی گره می‌زنند و زمینه‌ای را برای زندگی مدرنی که ما می‌شناسیم فراهم می‌کنند).

بازسازی شهرها کار دشواری است که کمتر کسی با آن مواجه شده است. در اوتیاروای نیوزیلند آخرین بار در سال ۱۹۳۱ و پس از زمین‌لرزهٔ نپیر انجام شد. امروزه در کرایست چرچ کارهای زیادی باقی مانده: بازسازی کند و پرزحمت و عمیقاً مسئله‌دار است. نظرسنجی‌ها از ساکنان کانتابریانز همواره حاکی از میزان بسیار بالای نارضایتی از اولویت‌های دولت در ترمیم و احیاء شهر است.

اما همچنان امیدهایی وجود دارد. کریستین کئی و سوزان فیبس نوشته‌اند که «پاسخ مدیریت بحران مائوری به زمین‌لرزه کرایست چرچ و روند احیاء دوباره شهر، متشکل از نمونه‌ای از بهترین اقدامات است.» ابتکارات مدیریت خطر در مائوری در طی مرحله مدیریت اضطراری، همیارانه و موثر بود و ارزش‌های فرهنگی (kaupapa) و به خصوص ارزش «عشق را به همهٔ مردم ارزانی دار (aroa nui ki te tangata)» آن را ایجاد کرده بود. پس از وقوع حادثه مردم اوتاتاهی در زمینه «شهروند موقت» و ساخت و سازهای کوتاه مدت حاصل از ابتکارات اجتماع مانند باغچه‌های اجتماعی و مراکز و پارک‌های برگزاری رویدادها، که بر کیفیت زندگی مشترک شهری را می‌افزاید، خلاقیتی در سطح جهانی از خود نشان دادند.

آیا این نوآوری‌های اجتماعی می‌تواند برای پایداری بیشتر و حفظ ساختارهای شهری درس‌هایی به ما بدهد؟ از آنجایی که ما در برنامه پژوهشی سه ساله‌ای از ابتدا در جریان فرایند بازسازی قرار داریم، امیدواریم که درس‌هایی را که می‌آموزیم، برای کسانی که گذار به سیستم‌های نیروی برق قوی و شفاف و عادلانه و به لحاظ فرهنگی سازگار و پایدار را برنامه‌ریزی می‌کنند، برداشتی نوآورانه و راهنمایی عملی و ملاحظاتی سیاسی فراهم آورد. ■

نامه‌ایان را به این نشانی بفرستید:

Steve Matthewman
<s.matthewman@auckland.ac.nz>

< ورزش‌های خلاقانه در جغرافیای پسافاجعه

هالی تروپ، دانشگاه ویکاتو، اوتیاروای نیوزیلند

عکسی از هولی تروپ، مقابل یکی از پارک‌های جدید اسکیت‌سواری.



با استفاده از آن‌ها ساختارهای متکثر و متقاطع قدرت در زندگی روزمره خویش را هدایت می‌کنند و به‌ویژه، بر مشارکت ورزشی و نیز حضور مدنی خویش تمرکز می‌کنند.

زمین‌لرزه‌ی ۲۰۱۱، که مرکز شهر کرایست چرچ را با خاک یکسان کرد و نزدیک به بیست هزار خانه‌ی مسکونی را ویران یا دچار آسیب جدی کرد، ۱۸۵ نفر را به کام مرگ کشاند و تعداد به مراتب بیشتری را نیز به آسیب‌های جسمانی دچار ساخت. زمین‌لرزه‌هایی که زیرساخت‌های حیاتی - جاده‌ها، فاضلاب و شبکه‌آب - را تخریب می‌کنند، امکانات ورزشی مانند باشگاه‌ها، زمین‌های بازی، استخرهای شنا، کلوپ‌ها و استادیوم‌ها را نیز از بین می‌برند؛ تأسیساتی که خراب شدن آنها البته دغدغه‌ای فوری نیست اما در طول چند هفته یا چند ماه پس از یک فاجعه طبیعی نبود آنها ملموس می‌شود زیرا ساکنان آسیب‌دیده به دنبال احیای زندگی و رویه‌های معمول زندگی خود هستند. من بی آنکه بخواهم تجربیات پس‌اززلزله ورزشکاران و ساکنان با سابقه حضور در ورزش‌های سازمان‌یافته، رقابتی و فراغتی را نادیده بگیرم، تمرکز خودم را بر تجربیات آن دسته‌ای قرار دادم که خیلی متعهدانه درگیر ورزش‌های غیررقابتی اکشن بدون قوانین رسمی یا همان ورزش‌های «سبک‌زندگی» بودند، تا ببینم این افرا چگونه مشارکت ورزشی خویش را با دوران پس از زلزله منطبق کردند.

بلافاصله پس از زلزله، اغلب مشارکت‌کنندگان فعالیت‌های ورزشی را به عنوان اولویت دوم نسبت به سلامتی و رفاه خانواده و دوستان خود دیده بودند. با این حال چند هفته‌ای پس از زمین‌لرزه، توجه خیلی‌ها به این واقعیت جلب شده که زمین‌لرزه چه آسیب بزرگی به مشارکت‌های ورزشی

در موضوع جنگ و بلایای طبیعی، کودکان و جوانان را اغلب آسیب‌پذیرترین اقشار می‌دانند. با این حال، علی‌رغم این‌که کودکان و جوانان ممکن است اختصاصاً در معرض سطح بالایی از مخاطرات جسمانی، اجتماعی، روانی و سیاسی باشند، این‌که به سادگی آن‌ها را فقط «قربانی» تلقی کنیم، ممکن است موجب نادیده گرفتن اشکال خاص عاملیت، خلاقیت و ابتکار آنها شود.

به منظور فراتر رفتن از این «مدل تقلیل‌گرایانه»، من یک مطالعه تطبیقی سه ساله را آغاز کرده‌ام، که در آن جایی هم برای صداها و محلی دیده‌ام و برای تجربه زیسته جوانان از جنگ، اختلافات و فاجعه اولویت قائل شده‌ام. دو مورد از موارد مورد مطالعه در این پروژه تحت حمایت مالی حلقه سلطنتی مارزدن، بر حضور جوانان در ورزش‌های پرتحرک (اکشن) غیررقابتی در دوران بی‌ثباتی سیاسی و اختلافات مستمر محلی متمرکز هستند: مورد اول، اسکیتستان است، مدرسه‌ای دولتی برای اسکیت‌سواری کودکان فقیر در افغانستان، و مورد دوم نوعی محلی از پارکور گروهی است در غزه. در دو مورد دیگر این مطالعه، من در حال مطالعه و کشف اهمیت اجتماعی، روان‌شناختی و مدنی ورزش‌های اکشن برای جوانانی هستم که در اجتماعات و محلاتی زندگی می‌کنند که بلای طبیعی آنها را تخریب کرده و در حال طی دوره طولانی بازسازی پس از فاجعه هستند: یکی از موارد کرایست چرچ است که دوره پس از زمین‌لرزه‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ را پشت سر می‌گذارد و دیگری، نیواورلئان پس از طوفان کاترینا در سال ۲۰۰۵.

نتایج اولیه مطالعات ما درباره دوران پس از زلزله کرایست چرچ نیوزیلند، دریچه‌هایی را به روی روش‌های اغلب هوشمندانه‌ای می‌گشاید که جوانان

ورزشی «خودت انجامش بده» که حامل نگرشی «اقتدارستیزانه» است، بعضی اسکیت‌سواران تعدادی پارک اسکیت داخلی را در خانه‌هایی ساختند که قرار بود تخریب بشوند. ترنت استفاده‌ی مجدد از خانه‌های آسیب‌دیده را عرض ادب به مردمی می‌دانست که نگاه تحقیرآمیزی به اسکیت‌سوارها داشتند و آنها را در درس‌ساز و بی‌خاصیت می‌دانستند؛ «به جای این‌که فقط یک گوشه بنشینیم و ناله کنیم که چقدر همه چیز آسیب‌دیده، همه رفتیم بیرون تا کاری انجام بدهیم و به آنها بگوییم: نگاه کنید ما چه کارهایی می‌توانیم با این خرابی‌ها بکنیم.» با به کارگیری خلاقانه فضاها، آسیب‌دیده از زلزله، اسکیت‌سواران تخیل فضایی متفاوتی را از شهر زلزله‌زده آفریدند. برای انجام چنین کاری، آن‌ها هوشمندانه خوانش‌های مسلط از فضاها، زلزله‌زده را که آن فضاها را مرده، آسیب‌دیده و فقط مناسب انفجار و انهدام می‌دید، از هم گسستند.

در نتیجه زلزله، اعمال ورزشی جایگزینی پدیدار شدند تا فرصت‌هایی را برای بازتعریف فیزیکی و احساسی در جغرافیای پسا فاجعه فراهم کنند و شبکه‌های اجتماعی را از نو بسازند. با این حال این تلاش‌های ورزشی - کنشی ممکن است شامل جنبه‌های تجاری‌ساز و استثمارگرانه هم داشته باشد. در سال ۲۰۱۵ شرکت آمریکایی پوشاک لوی اشتراوس ۱۸ هزار دلار نیوزیلند برای احداث یکی از پارک‌های اسکیت محلی اهدا کرد.

اکثر جوانان و والدین محلی قویاً از پارک اسکیت مورد حمایت مالی شرکت لوی استقبال کردند، به جای اینکه این سرمایه‌گذاری فرامی‌لغی از سوی یک شرکت را مورد انتقاد قرار بدهند؛ آنها در عوض از این سرمایه‌گذاری استقبال کردند. با این حال، معدودی از ساکنان با استفاده از یک فروم آنلاین ارائه درخواست به شورا نگرانی‌های خود را نسبت به انگیزه‌های اقتصادی شرکت لوی در سرمایه‌گذاری در منطقه فاجعه‌دیده کرایست چرچ و نیز همدستی شورا در این امر را ابراز کردند. کامنت‌هایی مانند: «ما به راه‌های خلاقانه‌ای برای پیشینه‌سازی محیط زیست خود نیاز داریم، و نه یک چیز بدمنظره با مقاصد تجاری و تبلیغاتی» یا «لوی شرکتی است چندملیتی که به دنبال بیشترین سود برای خویش است و ارزشی برای این اجتماع محلی قائل نیست»، حاکی از نگرانی‌های ساکنان محلی نسبت به آن چیزی بودند که نوامی کلاین آنها را «سرمایه‌داری فاجعه» می‌خواند؛ که به این معنی است که شرکت‌های بین‌المللی وقوع آشوب ناشی از زلزله و فقدان منابع مالی محلی لازم برای ورزش و برپایی امکانات تفریحی را فرصتی بی‌همتا برای بازاریابی می‌دانستند.

مطالعه در حال انجام ما شاید نخستین کنکاش جهانی در امکان‌های متنوعی است که فعالیت‌های ورزشی غیررسمی برای بهبود شرایط زندگی انسان‌ها در هنگام جنگ و فاجعه ایجاد می‌کنند و نیز اشکال گوناگون قدرت که می‌توانند آن تلاش‌های ورزشی را محدود یا تقویت کنند. مطالعه ما وجود پاسخی مبتکرانه از سوی جوانان را آشکار می‌کند، که البته هم‌زمان تحت تأثیر ساختارهای قدرت جهانی و شبکه‌های فرامی‌لغی نیز قرار دارد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Holly Thorpe <thorpe@waikato.ac.nz>

آنها وارد کرده است. چنان که اما، یک موج‌سوار پرشور، توضیح داد: «وقتی که کارهای آن دوره سخت تمام شد، تازه فهمیدیم که یک چیز خیلی مهم از زندگی مان کم شده». برای خیلی از آنها، تخریب فضاها، مربوط به ورزش‌های مورد علاقه‌شان به معنای از هم گسیختن اعمال ورزشی آشنا و تجلی‌یافته‌شان بود. برای اسکیت‌سوارها، آن «ناحیه قرمز» مرکز شهر معنایش از دست رفتن یکی از زمین‌های بازی مورد علاقه‌شان در شهر بود. کوهنوردها دسترسی‌شان را نه تنها به امکانات داخلی صعود از دست دادند، بلکه صدها مسیر صعود آنها در پورت هیلز نیز از بین رفته بودند و دوچرخه‌سواران کوهستان نیز صدها مسیر اختصاصی خود را از دست دادند. آسیب‌های گسترده به خطوط اصلی فاضلاب کرایست چرچ شوری شهر آن را واداشت که آب هرز تصفیه‌نشده را به رودخانه‌ها هدایت کند که این کار باعث بسته شدن سواحل محلی به مدت نه ماه و گسست جدی در روتین‌های فعالیت موج‌سوارهای محلی و نیز کسانی شد که از سواحل استفاده می‌کردند.

کسانی که در این مطالعه شرکت داشتند، از واکنش‌های شدید جسمانی، احساسی و روانی خود به این گسست در اعمال ورزشی سخن می‌گفتند؛ در حالی که دیگران نسبت به از دست رفتن اماکن ورزشی مورد علاقه‌شان عمیقاً ابراز ناراحتی می‌کردند: «من خیلی برای آن اماکنی که از دست دادیم ناراحتم» صعودگر ژاپنی، یوکیمی، می‌گوید: «صعودهای مورد علاقه من همه آن‌جا بودند؛ پروژه‌هایم آنجا بودند. دلم برایشان تنگ می‌شود».

جغرافیادان فرهنگی تیم ادنسور می‌نویسد که افراد اغلب تلاش می‌کنند آثار ناشی از یک گسست جدی را با «احیای فضاها، روتین‌ها و زمان‌بندی‌های آشنا» به حداقل برسانند. چنین ادعایی قطعاً درباره بسیاری از فعالان در ورزش‌های سبک‌زندگی که در کرایست چرچ زندگی می‌کردند صادق بود؛ بسیاری از آنها به دنبال احیای ریتم‌های آشنای زندگی و ارکان ورزشی خود بودند تا با استرس‌های روزانه خود کنار بیایند و هویت‌های جمعی و شخصی خود را بازسازی کنند و نیز احساس تعلق به یک کرایست چرچ جدید را در خودشان تقویت کنند. به عنوان نمونه، بسیاری از موج‌سوارهای پرشور کرایست چرچ با هم قرار گذاشتند که با اتومبیل‌های مشترک‌شان به سواحل بروند که خارج از کرایست چرچ بودند و آلوده نشده بودند، و با خیلی از کوهنوردها شروع به راه‌اندازی سفرهای گروهی سنگ‌نوردی کردند، زیرا همان‌طور که الیسن ویلیامز می‌گوید آن سواحل و مسیرهای سنگ‌نوردی در واقع برای آنها تبدیل به گونه‌ای از «مناظر با خاصیت درمانی» شده بودند.

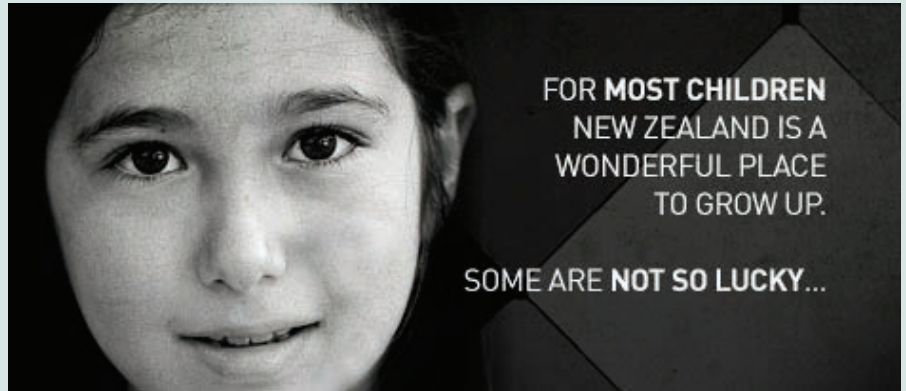
برای بسیاری از ساکنان کرایست چرچ، مشارکت ورزشی باعث شد موقتاً هم که شده از استرس‌های زندگی روزمره‌شان فاصله بگیرند. مثلاً آرون که یک موج‌سوار پرشور بود اهمیت موج‌سواری برای حفظ تعامل اجتماعی با گروه‌های هم‌سن و سال خود را این‌گونه توصیف می‌کرد: «در موج‌سواری حضور پررنگ اجتماع محلی هم هست ... وقتی از موج‌سواری برمی‌گردید، دست کم تا چند روزی در یک فضای آرام به سر می‌برد».

همچنین برخی از جوانان شروع به استفاده مجدد از فضاها، زلزله‌زده کردند تا پاسخ خلاقانه‌ای به رخداد زمین‌لرزه بدهند. با اقتدا به فرهنگ

< ساکت‌نگاه داشتن سواستفاده

الیزابت استنلی، دانشگاه ویکتوریا در ولینگتون، اوتیاروای نیوزیلند

از سازمان نیوزیلندی «کودک مهم است» - که کار آن آموزش به منظور پیشگیری از تجاوز به کودکان است.



شکایت می‌کردند، وادار به سکوت می‌شدند. امکانات اقامتی از تسهیلات آموزشی بسیار کم برخوردار بودند یا اصلاً چنین امکاناتی نداشتند، و از تعدادی بچه‌قلدر هم برای کنترل بچه‌های دیگر و به حداکثر رساندن میزان اطاعت بچه‌ها از قوانین مراکز استفاده می‌شد. مددکاران اجتماعی به ناظران خود گفته بودند که کسی در آن مراکز آنها را دوست نداشته و آنها هم از تنبیهات تحقیرکننده و خشونت‌آمیز در کار خود استفاده می‌کردند؛ مانند شلاق زدن کودکان تا جایی که بدنشان به خون بیفتد و یا مجبور کردن آنها به تمیز کردن کف اتاق‌ها با مسواک، آن هم به خاطر کوچک‌ترین خطاهای رفتاری که از آن بچه‌ها سر می‌زد. با رفتار با بچه‌ها به عنوان زندانی، آنها قوانین و سیاست‌گذاری‌های نسبتاً متری تدوین شده برای مراکز مراقبت دولتی را نادیده گرفته و به جای آن از آن مراکز فضاهایی سرشار از ترس ساخته بودند که بر روان بچه‌ها زخم‌های ماندگاری بر جای می‌گذاشتند.

سال‌ها پس از آن فاجعه‌ها، قربانیان شروع به افشای گذشته خود کرده و آشکار می‌کنند که چگونه نهادها و مراکز دولتی یا مستقیماً به آنها آسیب رساندند و یا از حمایت از آنها بازماندند. با ثبت و ضبط میراث طولانی تجربه زیسته خویش از آن تباهی‌ها؛ از افسردگی گرفته تا اختلالات روانی پس-تروماتیک، اضطراب شدید، خشونت خانوادگی، اعتیاد به مواد مخدر، محکومیت به زندان؛ حالا آن قربانیان یا پیش نهاده‌اند و امیدوارند که تجربیات آنها با تصدیق، همدلی و همدردی عمومی پاسخ داده شود.

در عوض، دولت ایرلند درصدد مقابله با این قربانیان برآمده است. در حالی که کشورهای مانند استرالیا، کانادا، انگلستان، ایرلند و دیگر کشورها دشواری فراهم آوردن حمایت‌های شخصی و همدلی‌های عمومی با قربانیان تجاوز را به جان خریده‌اند، واکنش نیوزیلند درسی دردناک است از اینکه چگونه دولت‌ها می‌توانند حقیقت‌گویی را در مدار قدرت خود بگیرند تا مشروعیت، منافع مالی و علایق خویش را حفظ کنند، بی‌آنکه اعتنایی به پیامدهای چنین کاری داشته باشند.

اغلب کسانی که ادعا می‌کنند مورد سواستفاده قرار گرفته‌اند طلب غرامت خود را از طریق «واحد ادعاهای قدیمی» در وزارت توسعه اجتماعی پی گرفته‌اند. متأسفانه آن وزارت خود از جمله جاهایی است که چنین ادعاهای غرامتی بر علیه آن هم تنظیم می‌شوند. بسیاری از قربانیان هیچ‌گاه به

در پی رخداد برگزیت و به قدرت رسیدن داند ترامپ، و بسایت مهاجرتی نیوزیلند شاهد خیل ابراز علاقه‌مندی مهاجرانی بوده که می‌خواهند از موطن خویش بگریزند. نیوزیلند بی‌شک جذابیت‌های خود را دارد: فیلمسازان دوست دارند از مناظر دراماتیک ما فیلم بگیرند و می‌توان خلاصه گفت که اوضاع در نیوزیلند خوب است و مردم زندگی دلچسپی دارند. ما را به عنوان کشوری می‌شناسند پذیرا و متری که حقوق بشر را نیز پاس می‌دارد؛ نخستین کشوری در جهان که در سال ۱۸۹۳ به زنان حق رأی داد، نیوزیلند بود. پس از جنگ دوم جهانی کیویس‌ها (نیوزیلندی‌ها) نقشی حیاتی در بسط حقوق بشر بین‌المللی ایفا کردند؛ ما از نظر کاربرد سیستم عدالت ترمیمی نیز از شهرت خوبی برخوردار هستیم.

با این حال، با یک بررسی دقیق‌تر، این درخشش نیوزیلند رو به افول می‌گذارد. فقر در نیوزیلند گسترده است، نرخ تعرضات جنسی بالا است و همچنان به واسطه آن سابقه نواستعماری، مائوری‌ها بیشترین تأثیر را از نرخ بالای حبس می‌پذیرند. آن تصویری که مهاجران را جذب می‌کند، در تناقض با این سیاست، سیاست‌گذاری‌ها و اعمالی است که سرشار از طرد، به حاشیه راندن و جرم‌انگاری هستند.

این تضاد بیش از هر چیز در پاسخ نیوزیلند به سواستفاده‌های سازمان یافته از کودکان توسط بزرگسالان در محیط‌های نهادی و مراکز مراقبت دولتی خود را نشان می‌دهد. در سال‌های اخیر، هزاران نیوزیلندی شجاعانه قدم پیش نهاده‌اند تا درباره سواستفاده‌ها شهادت بدهند. در کتابم، راهی به سوی جهنم، ۱۰۵ قربانی که به مراکز مراقبت دولتی یا مراکز اقامتی رفاهی فرستاده شده بودند، از تجارب خود به عنوان بخشی کوچک از بیش از ۱۰۰ هزار کودکی سخن گفته بودند که طی سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ دوره‌ای از زندگی خود را در این نهادها سپری کرده بودند.

شهادت‌های آنان دهشتناک است. کارکنان رفاه اجتماعی به دفعات افراد دارای نسبت فامیلی را از یکدیگر جدا کرده و گاه آنها را صدها مایل از هم دور کرده بودند. آنها کودکان را در سلول‌های تحت مراقبت تاریک و دور از دیگران برای روزها و ماه‌های طولانی نگاه داشته و گاهی از شوک‌های الکتریکی برای تنبیه نوجوانانی استفاده کرده بودند که قصد فرار داشتند یا شیطنتی از آنها سر زده بود. کودکانی که از سواستفاده جنسی بزرگسالان

فی‌نفسه چقدر قانع‌کننده باشند، از تاریخ‌گذاشته است. علاوه بر این، آژانس‌های دولتی ممکن است خود از ارائه کمک حقوقی به افراد خودداری کنند، خاصه وقتی این‌طور برداشت کنند که طرح ادعاهای بیشتر با توفیقی همراه نخواهد بود.

دوم این‌که، در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۵، قربانیان امکان آن را یافتند که تجربیات خود را برای یک مرکز محرمانه امداد و هم‌نوایی قرار دهند و کمک‌های محدودی را نیز از آن مرکز دریافت کنند: ده جلسه مشاوره، کمک برای یافتن مدارک یا وابستگان قربانیان و مواردی مانند اینها. با این حال، چنان‌که عنوان سرویس نیز خود گویاست، این فرایند محرمانه باقی ماند و از هر گونه افشای عمومی ادعاهای سواستفاده خود را بر کنار نگاه داشت. همان‌طور که سو می‌گوید: «ما اینجا نظام وست‌مینستر را نداریم؛ آنچه داریم. سیستم اکس-مینستر است» که کارش حفظ سکوت عمومی در قبال اغلب موارد جدی خشونت و آسیب دولتی بوده است.

پنهان کردن پیشینه بی‌توجهی، به حاشیه‌راندن و خشونت شدید دولتی به این معناست که ما کمکی به بهبود شرایط قربانیان نمی‌کنیم و این تخلفات ادامه پیدا می‌کنند. فهرست ادامه دار آسیب‌های دولتی به کودکان شرم‌آور است، از سلول‌های امن در مدارس گرفته تا حبس‌های طولانی در زندان‌ها، تنبیهات بلا توجیه در مراکز اقامتی کودکان، جوانان و خانواده‌ها، و یا سایر مراکز چندگانه‌ی نگهداری دور از خانه. با به سکوت کشاندن گذشته، این فرایند تنها به تساهل نسبت به اعمال آسیب‌زننده فرهنگی – اجتماعی و نهادی تداوم می‌بخشد.

دیگر کشورها مثال‌هایی از رویکردهای بهتر را در اختیار ما می‌گذارند: فاش‌گفتن داستان تجربه‌های سخت، تصدیق نقش دولت، ترسیم نقشه‌هایی از ارتباط میان سواستفاده و آسیب‌های درازمدت وارده به افراد، تأمین حمایت‌های لازم، اقدامات قضایی مستقل و موازی برای دریافت غرامت، و عذرخواهی‌های عمومی از قربانیان. به عنوان یکی از اشکال ضروری ترمیم اخلاقی، باید یک خواست دولتی همراه با احساس گناه وجود داشته باشد تا مسئولیت رفتارهای وحشتناک و خشونت‌بار را آشکارا بر عهده گرفته و به آن قربانیان بی‌شمار زخم‌دیده و دچار ترومای کمک کند که زندگی‌شان سرشار از شرم، ترس، افسردگی و احساس کمبود شده است. تصدیق رسمی شاید از طریق چیزی مثل یک «کمسیون به رسمیت شناختن، ترمیم و پیشگیری» کمک کند که قربانیان با گذشته خود کنار بیایند؛ چنین کاری باید یک اولویت ملی باشد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Elizabeth Stanley <elizabeth.stanley@vuw.ac.nz>

آژانسی که خود نقشی در تبدیل آنها به قربانی داشته است اعتماد نخواهند کرد و «واحد ادعاهای قدیمی» را هم مستقل از اربابش نمی‌دانند. پیترو، یکی از قربانیان، یادآور شد که: «مثل این می‌ماند که بگوییم که من خودم را برای یک معاینه مقعدی بی‌معنا در اختیارشان می‌گذارم ... قرار نیست در ازای چنین کاری پاسخ رضایت‌بخشی به من بدهند».

در واقع بسیاری از قربانیان با فرهنگی از تکذیب و تحقیر در وزارت روبرو شده‌اند، که برای سال‌ها از تحقیق درباره ادعاهای مهم تجاوز سرباز زده، و خود را وقف این فرض بی‌پایه کرده‌اند که لابد جایی این تجاوزها ثبت رسمی شده‌اند. به قربانیان گفته‌اند از آن‌جا که در پرونده‌هایشان چیزی نیست که اتهام وارد شده از سوی آنها مبنی بر بدرفتاری را ثابت کند، آن ادعاها را نمی‌توان صحیح دانست.

وزارت همچنین قربانیان را به دلیل داشتن مشکلات مستمر سرزنش و ادعا کرده که آسیب‌هایی که قربانیان ادعا می‌کنند، نه ناشی از تعرضات زمان مراقبت در آن مراکز، بلکه ناشی از دیگر تجربیات زندگی آنهاست. به عنوان نمونه به سو خبر دادند که ادعای او صحیح نیست زیرا وزارت به این نتیجه رسیده بود که مشکلات سو ناشی از این هستند که او از مراحل ابتدایی زندگی خوردن مشروب را آغاز کرده است. مقام مسئول هرگونه ادعای ارتباط میان مشروب‌خوری‌های سو و تجربه خشونت، تعرض جنسی، تنها نگاه داشته شدن و محرومیت از تحصیل را در زمانی که در مراکز مراقبت دولتی بود مردود دانست.

= در سال‌های اخیر، وزارت یک فرایند با پیشروی سریع را به کار گرفته که منجر به مختومه اعلام شدن هفتصد ادعای قربانیان شده است. قربانیان اغلب از این‌که نامه‌های کوتاه عذرخواهی که شامل به رسمیت شناختن ابعادی از قربانی واقع‌شدن آنها باشند، قدردانی می‌کنند. عموماً این برای آنها تجربه‌ای بی‌سابقه است که عذرخواهی رسمی دریافت کنند. برخی قربانیان اقسامی از جبران آسیب را نیز دریافت کرده‌اند؛ هر چند میانگین بیست‌هزار دلاری پرداختی به آنها نسبت به آنچه در دیگر تعقیب‌های قضایی طلب می‌شود، رقم پایینی است. با این حال، قربانیان برای دریافت غرامت کامل خود، باید رسماً از حق خود برای پیگیری‌های قانونی بیشتر چشم‌پوشند و چالش تازه برای آنها این‌که وقتی غرامات خود را دریافت می‌کنند، با تهدیدهای وزارت مبنی بر قطع شدن مزایای رفاهی خود روبرو می‌شوند، به این بهانه که با دریافت آن غرامات، حالا دیگر آنها حسابی دارا شده‌اند.

با این‌همه همچنان دو راه جایگزین برای دریافت غرامت وجود دارد. نخستین راه پیش کشیدن موارد قانونی است، هر چند که دولت اغلب بر پیچیدگی‌های حقوقی تکیه کرده تا ادعاها را به حداقل برساند. تحت قانون محدودیت‌ها، به قربانیان می‌گویند که ادعاهایشان فارغ از این‌که

< کنشگری و نهاد دانشگاه

دیلن تیلور، دانشگاه ویکتوریا در ایالت ویلینگتون، اوتیاروای نیوزیلند

جمله‌ای از مالکوم ایکس که الهام بخش گروه همفکری
چپگرایی پژوهش اجتماعی و اقتصادی در اوتیاروای است.



مجله «پادآینده‌ها»: تفکر و کنش چپ/اوتیاروای؛ به عنوان اثری که نظرات دانشگاهیان و کنشگران را گرد هم می‌آورد؛ و برگزاری کنفرانس سالانه‌ی جنبش‌های اجتماعی، مقاومت و تغییر اجتماعی (SMRSC). هر سه این ابتکارها نشان از تعهدی قدرتمند برای به چالش کشیدن وضعیت نولیبرال کنونی دارند.

مرکز پژوهش‌های اقتصادی و اجتماعی اوتیاروای در سال ۲۰۱۶ نشأت گرفته از تز دکتری سو پِرد فورد و با هدف جست‌وجوی امکان وجود یک گروه همفکری با گرایش‌های چپ در اوتیاروای، نیوزیلند آغاز به کار کرد. پِردفورد با داشتن سابقه‌ی سال‌ها کنشگری برای ذی‌نفعان و گروه‌های فقیر و همچنین عضویت در پارلمان و نمایندگی حزب سبز، دانشگاهیان و کنشگران را متحد کرده است تا سرآغاز فرهنگ پایداری، اتحاد و امیددی باشند که ترجمانی است برای مسائل و امیدهای افراد استعمارشده، تحت ستم و به حاشیه رانده شده» (<https://esra.nz/about>). اقدامات اولیه شامل تحقیقاتی درباره‌ی بحران مسکن در کشور، تجدید نظر در برنامه‌ریزی اقتصادی و بحث پیرامون اشکال جدید سازمان سیاسی می‌شود.

برنامه (kaupapa: واژه محلی مائوری برای «برنامه» یا «هدف») مرکز پژوهش‌های اقتصادی و اجتماعی اوتیاروای به شناخت سلطه و حاکمیت مائوری‌ها بر نیوزیلند قویاً پایبند است (چیزی که در سند تأسیس کشور، پیمان Waitangi، تحقق آن وعده داده شده است، اما از آن زمان تاکنون توسط هیچ دولتی محترم شناخته نشده است). جست‌وجوهای آغازین برای کشف راهکارهایی برای برداشتن «گام‌های عملی فراتر از سرمایه‌داری و استعمار» با ادراکی انجام می‌شود که آن ادراک در حوزه علوم اجتماعی نیز

سیاست پارلمانی در اوتیاروای نیوزیلند در رخوت به سر می‌برد. پنجمین دولت ملی کشور، که محتمل است در دوره بعد نیز بر سر کار باشد، همان‌گونه که قابل انتظار بود با وعده کاستن از مالیات‌ها، خصوصی‌سازی خزنده، و تغییرات معطوف به کارفرما در قانون کار، برنامه نولیبرالی‌ای را که دولت کارگری چهارم در سال ۱۹۸۴ آغاز کرد، ادامه داده است. نتایج آن نیز قابل پیش‌بینی بود: تعمیق سطوح نابرابری، افزایش نرخ بی‌خانمانی، روند رو به رشد اشتغال ناپایدار.

احزاب کارگر و سبز، که به واسطه یادداشت تفاهمی پیش از انتخابات سال ۲۰۱۷ به هم پیوسته بودند، آشکارا تعهد کرده‌اند که در صورت پیروزی در انتخابات عمومی سال جاری، به برنامه «مسئولیت‌پذیری بودجه‌ای» پایبند بمانند؛ اسم رمزی برای تداوم روند «کسب‌وکار معمول»‌شان، هر چند همراه با رضایت‌دادن به برخی موارد ناخواسته. مانند بسیاری از دیگر دموکراسی‌های توسعه‌یافته، اوتیاروای نیوزیلند نیز شاهد کاهش مجموع تعداد رأی‌دهندگان و افزایش بدبینی نسبت به سیاست‌مداران بوده است؛ روندی که در آن بعید است ائتلاف سبزها و کارگر به ضدیت تبدیل شود.

با این وجود، خارج از عرصه پارلمانی، برنامه‌های خلاقانه‌ای را می‌توان یافت که به دنبال به چالش کشیدن نولیبرالیسم هستند. همراه با سایر همکاران در دیگر رشته‌های علوم اجتماعی، جامعه‌شناسان نیز در احیای فرهنگ نقد و امید و در خلق نهادهای هژمونی‌ستیزانه نقش مهمی ایفا می‌کنند.

این تحولات امیدوارکننده شامل ایجاد یک گروه همفکری چپ رادیکال، ایجاد مرکز پژوهش‌های اقتصادی و اجتماعی اوتیاروای (ESRA)؛ آغاز انتشار

برجسته‌تر است. اشکال معتبر و سرشار از بصیرت دانش «از لایه‌های زیرین وقایع نشئت می‌گیرند» و این گونه دانش‌ها برای فکر کردن به این مسئله ضروری اند که اشکال جایگزین سازمان اجتماعی چگونه ممکن است رخ دهند.

داشتن ادراک و احساسات یکسان به این مجله جدید، «پاد-آینده‌ها»، جان می‌بخشد. هدف مجله این است که درباره چگونگی فهم، تخیل ما و تأثیر آن بر جامعه، فرهنگ، سیاست و محیط پیرامون ما بحث‌هایی را آغاز و در آنها مداخله کند (<https://counterfutures.nz>). مجله به دنبال ایجاد گفت‌وگویی میان پژوهشگران دانشگاهی و دانش تولیدشده توسط افرادی است که ریشه در اجتماعات، اتحادیه‌ها و سازمان‌های کنشگر و فعال دارند. علاوه بر مقالات دانشگاهی «همتا-داور»، مجله همچنین «مداخلات» انجام‌گرفته در مسائل اجتماعی و سیاسی معاصر و مصاحبه‌هایی با کنشگران این عرصه و دانشگاهیان را چاپ می‌کند. مجله «پاد-آینده‌ها» به شکلی گسترده در کتاب‌فروشی‌های مستقل و کتابخانه دانشگاه‌های مهم موجود است. برای اطمینان از اینکه محدودیت‌های اقتصادی افراد مانع از خواندن مطالب مجله نخواهد شد، پس از گذشت شش ماه از انتشار مجله، مطالب آن به صورت رایگان در فضای مجازی منتشر می‌شود. جذب گستره متنوعی از خوانندگان به مجله «پاد-آینده» گواهی بر یک تفکر جایگزین است که خبر از یک پژوهش قوی و کشف امکان‌های جدیدی برای سازمان‌های اجتماعی می‌دهد.

سه شماره اول مجله «پاد-آینده‌ها» نویسندگانی را در بر می‌گیرد که پس‌زمینه‌های گوناگونی دارند: گروه‌های دگرپاش جنسی، جامعه‌شناسی، کنشگران مائوری، روان‌شناسی، طرفداران لغای حکم زندان، فلسفه، گروه‌های مبارزه با فقر، مورخان، فعالان اتحادیه‌ها، جرم‌شناسی، سازمان‌های محیط زیستی، و مطالعات ارتباطات. این فهرست هر دو تقسیم‌بندی دانشگاهیان و کنشگران را در بر می‌گیرد، همچنین، به شدت میان‌رشته‌ای است.

در همایش سالانه «جنبش‌های اجتماعی، مقاومت و تغییر اجتماعی» رویکرد اخلاقی مشابهی قابل مشاهده است. اولین همایش در سال ۲۰۱۴ توسط جامعه‌شناس تازه‌وارد به دانشگاه، اوزان نادر آلاکولار، سازماندهی شد و به سرعت رشد کرد. سومین دوه آن با حضور ۴۰۰ نفر برگزار شد که این رخداد رکورد تازه‌ای برای چاپ فراپارلمانی اوتیارو محسوب می‌شد؛ این برای نخستین بار پس از ۱۹۷۰ بود که چنین جمعیتی با پس‌زمینه‌های بسیار متفاوت گرد هم می‌آمدند. موضوعات مختلفی که از سوی افراد در کنفرانس عرضه شدند شامل حق حاکمیت مائوری‌ها، رویکردهای جایگزین به اقتصاد، کنشگری در حوزه پاسیفیک، آینده کار، عدالت زیست‌محیطی، عدالت درمانی و حقوق معلولان، و وحدت‌گرایی در زمانه معاصر بودند. مهم اینکه مشارکت‌کنندگان از هر دو زمینه آکادمیک و کنشگری در کنفرانس حضور داشتند. (<http://counterfutures.nz/2/editorial.pdf>)

شرکت‌کنندگان و سازمان‌دهندگان کنفرانس «جنبش‌های اجتماعی، مقاومت و تغییر اجتماعی» ترجیح داده‌اند به جای بی‌توجهی یا به حاشیه‌راندن تنش‌های ناشی از تنوع، با رویکرد سازنده‌ای با آن‌ها روبرو

شوند. در سال ۲۰۱۵، کنفرانس شاهد تنش‌هایی میان رویکردهای کنشگران و دانشگاهیان از جهت چگونگی تولید و توزیع دانش بود؛ همین تنش آشکار شده، مضمون اصلی کنفرانس سال ۲۰۱۶ را رقم زد: «شکاف کنشگر-دانشگاهی». کنفرانس ۲۰۱۶ نیز به نوبه خود تنش‌های مستمری را میان مائوری‌ها و پاکه‌ها (نیوزیلندی‌های اوتیارو که تبار اروپایی دارند) درباره مواضع چاپ آشکار ساخت؛ که منجر به تعیین مضمون کنفرانس سال ۲۰۱۷ شد: «فراتر از سرمایه‌داری-فراتر از استعمارگرایی». (<https://esra.nz/socialmovements2017>)

علی‌رغم پیشینه‌ای از نابرابری‌های در حال تعمیق و دلزدگی از سیاست‌های پارلمانی، دلایلی نیز برای خوشبینی‌های محافظه‌کارانه وجود دارد. نخست اینکه، تنوع کنش‌گرانی که گرد هم آمده‌اند، خبر از امکان یک همگرایی دوباره بر سر مواضع چاپ فراپارلمانی می‌دهد. همچون بسیاری دیگر از کشورهای توسعه‌یافته، اوتیارو نیوزیلند شاهد دسته‌دسته شدن و پراکندگی چاپ‌ها بوده است؛ امری که نمود دیگر آن را در شکاف میان چاپ ماتریالیست با رویکرد سیاست هویتی می‌توان دید. به رغم تداوم تنش‌ها، این اقدامات اخیر حاکی از آن هستند که در واقع تفکرات متنوع چاپ متعلق به دامنه‌های کاملاً مجزایی نیستند و تحقق تغییرات اجتماعی موثر همچنان مبتنی بر به رسمیت‌شناختن این واقعیت است که رویکردهای مادی و فرهنگی به شکل دیالکتیکی در یک‌دیگر درهم‌تنیده‌اند.

دوم اینکه، این اقدامات نشان از تعهدی جدی بر سر این ایده دارند که دانش تولیدشده توسط جنبش‌ها و کنشگران اجتماعی مشروع و بسیار بدیع‌اند. این تعهد برای آن‌ها که در دانشگاه حضور دارند، این اطمینان را نیز به همراه دارد که کارهایشان مورد استفاده گروه‌هایی قرار می‌گیرد که با آنها همکاری و هم‌اندیشی پژوهشی دارند. تأثیرگذاری محقق بومی، لیندا توهیوایی اسمیت، در کنار تأثیر جامعه‌شناسی عمومی و نیز حوزه در حال رشد پژوهش‌های کنشگرانه در این زمینه مهم است. در ترکیب دانش برخاسته از مبارزات اجتماعی عینی با آنچه در دانشگاه تولید می‌شود، حوزه‌ای مولد و مشتمل بر مخازن جدید دانش شکل می‌گیرد.

در نهایت، همکاری کنش‌گران مختلف و نیز گستره دانشی که آنها تولید می‌کنند، یک پروژه هژمونی‌ستیزانه را پایه‌گذاری می‌کند: پروژه‌ای که از توانایی به پرسش‌گرفتن این که چگونه ما ممکن است بتوانیم جامعه‌ای متفاوت را سازمان ببخشیم، برخوردار است. این خود شامل تقویت ایده برابری، جستجوی اشکال تازه سازمان سیاسی و اقتصادی، استعمارزدایی، و آغاز تجارب پایدارتر زیست‌محیطی است. این پروژه در روزهای ابتدایی خویش و به‌وضوح بسیار نحیف و شکننده است، اما وقایع پس از بحران مالی ۲۰۰۸ نشان می‌دهد که اگر ایده‌های جایگزین روی میز نباشند، ما چاره‌ای جز بازگشت به همان الگوی «کسب‌وکار معمول» آنها نخواهیم داشت. این اقدامات در اوتیارو نیوزیلند، که در آن کنشگران و دانشگاهی‌ها گرد هم می‌آیند تا به اشکال جدید و ثمربخشی همکاری کنند، حامل وعده رقم‌زدن آینده‌های متفاوتی هستند. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Dylan Taylor <Dylan.Taylor@vuw.ac.nz>

بزه‌شناسی

رابرت وب، دانشگاه اوکلند، اوتیاروای نیوزیلند

گذشته‌ی افتخارآمیز مائوری‌ها که در این تصویر قدیمی از یکی از نیاکان تجلی یافته و در آن او به وضع فلاکت بار کنونی مردم خویش می‌نگرد. مونتاژ عکس توسط آریو از تصویری از فریپیک



سنت‌ها و ساختارهای مائوری آشکار می‌کنند. اخیراً، نظریاتی که به عوامل خطر ساز و نیازهای مجرمانه می‌پردازند به تحلیل‌های مسلط در این حوزه وارد شده‌اند. اغلب، این نظریات بومیان مائوری را به عنوان جمعیتی ساختار بندی می‌کنند که به دخالت فعال دولتی نیازمند است. بسیاری از واکنش‌های سیاست‌گذارانه به تحلیل‌های تجربی و نظری‌ای وابسته‌اند که از پیشینه انگلیسی و امریکای شمالی برخاسته‌اند، با این حال همچنان، این سیاست‌ها حاکی از این‌اند که آنها تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی در میان مائوری‌ها را به طور گسترده‌ای نادیده می‌گیرند. به عبارت دیگر، این سیاست‌گذاری‌ها نسبت به همان کسانی که درباره‌شان نظریه پردازی شده است، [یعنی] مائوری‌ها، و همچنین زمینه تاریخی و سیاسی‌ای که همین نظریه‌های بنیادین از آنها برخاسته است بی‌توجه‌اند.

مائوری‌ها دهه‌های متمادی با نژادپرستی نظام‌یافته موجود در سیاست‌گذاری‌ها و نهادسازی در نیوزیلند مبارزه کرده‌اند. نقد این گونه رویکردها در گزارش تأثیرگذار مونا جکسون، *مائوری‌ها و عدالت کیفری* He Whaipānga Hou (۱۹۸۸) دیده می‌شود. این گزارش از منظر بومیان

در اوتیاروای نیوزیلند، طرد اجتماعی بومیان مائوری در نرخ غیرعادی وقوع جرم و قربانی شدن افراد آشکار است؛ این موقعیت مشابه موقعیت سایر بومیانی است که در کشورهای به شکلی فراگیر حق مالکیت از آنها سلب شده است. تنها یک اقلیت پانزده درصدی از کل جمعیت در دادگاه محکوم و مجازات کیفری می‌شوند، که در این میان، احتمال دستگیری بومیان مائوری نسبت به سایر جمعیت کشور بیشتر است. علی‌رغم خوشنامی بین‌المللی نیوزیلند در اقدامات کیفری ترمیمی برگرفته از سنت‌های مائوری، نرخ زندانی شدن در آنجا نسبتاً بالا است، این نرخ اختصاصاً به ضرر بومیان مائوری است، چرا که حدود پنجاه درصد از جمعیت زندانی‌های مرد و شصت درصد از زندانی‌های زن کشور را تشکیل می‌دهند.

مداخلات در حقوق کیفری بومیان مائوری از دوران استعمار تاکنون به طرق مختلفی عقلانی‌سازی شده است. دربره‌های مختلفی از تاریخ کشور، افسران و نمایندگان مردم در نهادهای حکومتی نیوزیلند تلاش کرده‌اند تا توضیح دهند، با پیش فرض ذات خودافشاگرانه مشکلات اجتماعی، ریشه رفتارهای آزاردهنده و مجرمانه در میان مائوری‌ها خودشان را در

مأثوری به عدالت کیفری می‌پردازد. این تحلیل به توصیف فرآیندهای اجتماعی و تاریخی‌ای چون استعمار و نظام دادگستری تحمیلی‌ای می‌پردازد که بر زندگی مأثوری‌ها تأثیر می‌گذارند. این گزارش در ادامه، از درک انتقادی نظام عدالت کیفری نیوزلند و شیوه‌هایی که ارزش‌های فرهنگی خودشان را در رفتارها و رویکردها نشان می‌دهد به ما اطلاعاتی می‌دهد.

البته، دولت برای اصلاح شیوه‌های دادگستری و انعکاس ارزش‌های متنوع فرهنگی و بیان دغدغه‌های بومیان مأثوری، پیرامون عدالت کیفری، تلاش‌هایی کرده است. تغییرات نظام دادگستری جوانان از سال ۱۹۸۹، که شامل بحث‌های گروهی خانوادگی و معرفی کودکان، افراد جوان و عملکرد خانواددهایشان ۱۹۸۹ (CYPFA) می‌شد، نشان می‌دهد که هدف این تغییرات استفاده از بحث‌های گروهی خانواده‌ها و گرد هم آوردن متخلفان و قربانیان به همراه خانواده‌هایشان و منحرف کردن اذهان از نظام دادگاهی رسمی به سوی متخلفان جوان و بحث‌های گروهی خانوادگی است. گفته می‌شود که این شیوه بحث محوری در رویه‌های دادگستری برگرفته از فلسفه‌های مأثوری و دیدگاهی است که روابط اجتماعی را تجلی‌گاه مسئولیت جمعی می‌بیند. هرچند، با وجود دسترس‌پذیری جایگزین‌هایی مانند بحث‌های گروهی، نسبت رو به افزایشی از کودکان و جوانان مأثوری در سنین ۱۰ تا ۱۶ سال در دادگاه‌های جوانان مورد پیگرد قانونی هستند، به شکلی که در حال حاضر ۶۲ درصد از پرونده‌های دادگاه جوانان متعلق به جوانان مأثوری است.

برخی از پژوهشگران به این نکته اشاره کرده‌اند که اساساً شیوه‌های بحث گروهی در بنیان‌های فلسفی و ساختار نظام دادگستری دولتی تغییر بنیادینی ایجاد نمی‌کند. در عوض، اقتدار دولتی در قالب شکل‌های دیگری از کنترل اجتماعی حفظ شده و ادامه پیدا می‌کند. ژوان تری به این نکته اشاره می‌کند که شیوه بحث‌های گروهی خانوادگی بیشتر عملی غیرمأثوری است که تنها در برخی از اعمال فرهنگی مأثوری‌ها استفاده می‌شود. او استدلال می‌کند که خود بنیاد مجاز عمومی، مالی و حسابداری متأثر از انتقادات جکسون به خودمداری در رویه‌های دادگستری و فرآیندی است که برخی از اعضای مأثوری به دلیل فرمانبرداری از نظام مأثوری در آن مشارکت می‌کنند. با این حال، تری متذکر می‌شود که شیوه‌های کنفرانس گروهی خانواده‌ها اکثراً در عمل غیر سنتی هستند، اگرچه پاره‌ای از رسوم مأثوری که انجام در یک عمل نقش دارند، به میزان زیادی، توسط کارگزاران رسمی و قانونی اجرا می‌شوند.

توسعه و گسترش تحلیل‌ها و انتقادات معنادار، که به یکی از دغدغه‌های مأثوری‌ها در دانشگاه و علوم اجتماعی بدل شده است، نیازمند این است که ما اشکال پژوهش درباره موقعیت‌های اجتماعی را از منظر یک مأثوری

دوباره بررسی و آزمون کنیم. بسیاری از ما از توسعه اجتماعات بومی و کارهایی مانند روش‌شناسی‌های استعمارزد/اثر لیندا اسمیت حمایت می‌کنیم. این کتاب بر پژوهشگران مأثوری و سایر پژوهشگران تأثیر گذاشته است و آنها را به کشف نظریه‌ها و روش‌هایی که منجر به شناخت دانش و تجربه مأثوری‌ها می‌شود و می‌دارد. به همین شکل، بسیاری از ما آرزوی توسعه گونه‌ای از جرم‌شناسی بومی انتقادی را داریم که تجربیات و مفهوم‌سازی مأثوری‌ها از خلافتکاری و آسیب اجتماعی را شناسایی کند.

فراتر رفتن واکنش دولت‌ها از نظام اجرای اشد مجازات، که شمار مجازات‌هایی چون حبس را افزایش داده است، نیازمند فراروی از تمهیدات نظری‌ای خواهد بود که در شناخت یا پاسخ به واقعیت اجتماعی بومیان مأثوری ناکام مانده‌اند. همچنین، این مسئله نیازمند این خواهد بود که نظریه‌پردازان اجتماعی با بومیان مشارکت‌های پژوهشی رهایی‌بخشی را شکل دهند و با مسائل آنها درگیر شوند. تلاش برای ساختن گونه‌ای جرم‌شناسی بومی نیازمند به جلب توجه به عناصر متنوع وابسته به هم در شکل‌گیری پدیده خلافتکاری، تجربه جمعی آسیب اجتماعی، خواهد بود. در این فرآیند، باید نقش دولت و نظام دادگستری جنایی در شکل‌گیری انزوای اجتماعی و نمایش بیش از حد جمعیت زندان‌ها بازبینی شود. جرم‌شناسی بومی، که به دنبال در برگیری تجربیات کسانی است که بیش از همه از نظام دادگستری متأثر شده‌اند، باید از پابندی به یک نظام اجرایی کنترل جرم و مسائلی که توسط دولت مهم انگاشته می‌شوند فراتر رود.

رویکردهای جدید توجه بیشتری به مسیرهای استعمار، نژادپرستی نهادینه‌شده و خشونت سازمان‌یافته‌ای دارند که بر بومیان و اقلیت‌ها کنترل اعمال می‌کنند. همان‌گونه که پژوهشگران مأثوری‌ای چون تریسی مک‌اینش و کیلی کوئینس در پژوهش خود نشان داده‌اند، آنها توجه‌ها را به سوی تجربه زنان زندانی مأثوری و مشکلات مرتبط با زندان بین‌نسلی و قربانی شدن جلب کردند.

جرم‌شناسی بومی باید درگیر تجربه مأثوری‌ها و شامل تحلیل خلفاتی شود که به لحاظ اجتماعی مضراند و با شرایط ساختاری و اجتماعی مرتبط هستند. به‌طور بالقوه، این شکل از جرم‌شناسی می‌تواند پژوهش را درگیر بازتعریف یا رد معاهده حقوق ویتانگ کند، یا عملکردهای دولت یا سایر گروه‌های قدرتمندی کند که برای مأثوری‌ها و سایر اجتماعات آسیب‌زا هستند. در مسیر استعمارزدایی، هدف نهایی قدرتمندسازی مأثوری‌ها و تقویت نظام‌های کنترلی خود بومیان، تحت نظارت چارچوب فرهنگی مأثوری، است. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی بفرستید:

Robert Webb <robert.webb@auckland.ac.nz>

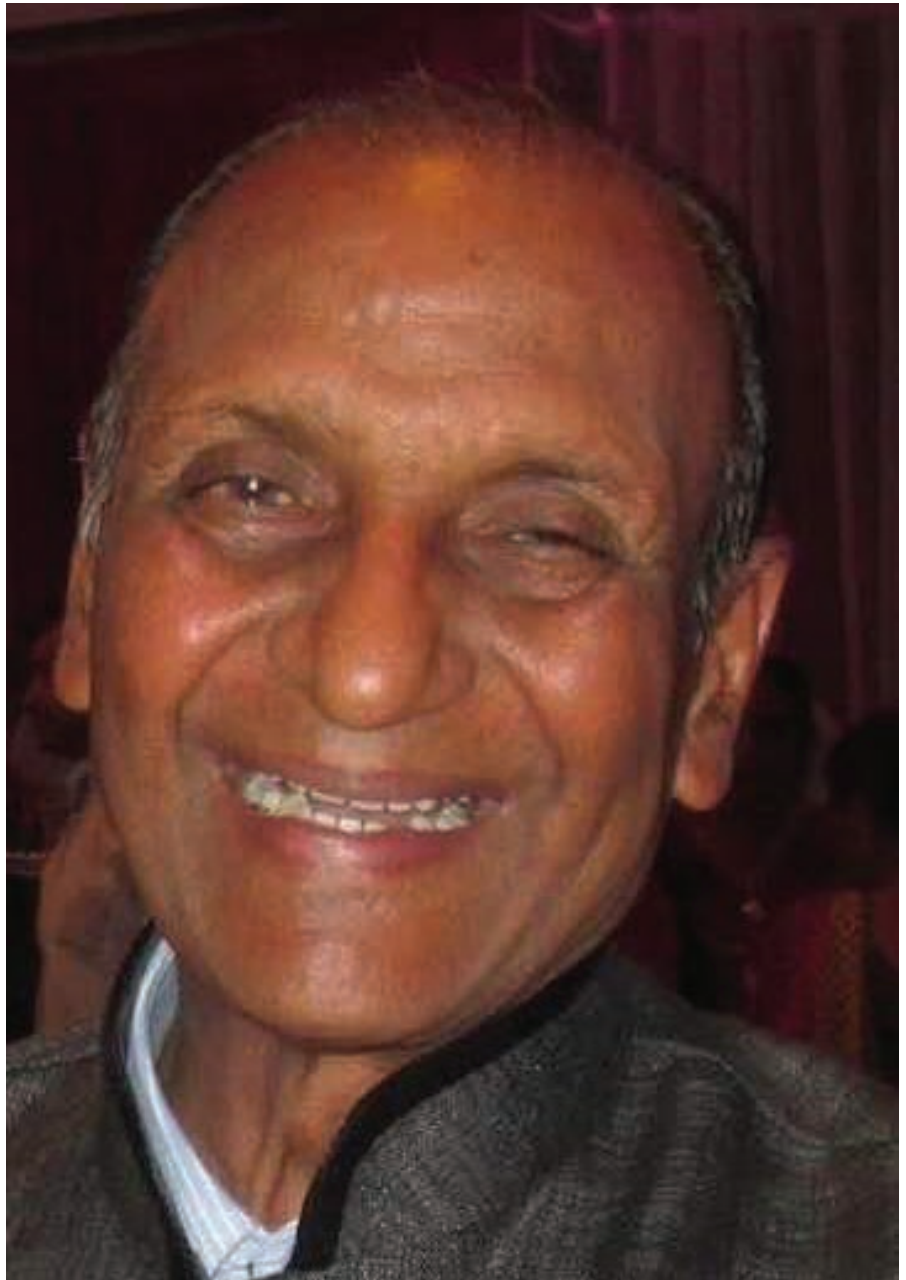
< به مطالعات فراغت

عشق می‌ورزید

صبح زود روز ۲۳ ماه می در احمدآباد (هند)، با تماس ناراحت‌کننده‌ای از پروفسور ب.ک. ناگلا از خبر ناگوار درگذشت آیشوار مودی در سن ۷۶ سالگی مطلع شدم. شخصیت‌های ویژه‌ای هستند که هرگز نمی‌میرند حتی پس از مرگشان، زیرا افکار و خاطرات آنها و کردار پرمهرشان همیشه زنده است. پروفسور آیشوار مودی یکی از این شخصیت‌ها بود. سال ۲۰۱۷ به دلیل وقوع دو درگذشت غم‌انگیز برای جامعه‌شناسی جهان و خصوصاً برای جامعه‌شناسی هند در یادها خواهد ماند: نخست پروفسور د.ن. هاناگ را از دست دادیم و اکنون پروفسور آیشوار مودی.

پروفسور مودی حرفه دانشگاهی‌اش را به عنوان یک استاد دانشگاه در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه راجستان شهر جیپور در سال ۱۹۷۴ در هند آغاز کرد. من دو سال پس از آن وارد همان دیارتمان و همان دانشگاه شدم. از همان ابتدا، آیشوار پراساد مودی یکی از محبوب‌ترین افراد در دیارتمان و در میان دانشجویان در حوزه علوم اجتماعی بود. او پایان‌نامه دوره دکتری خود در حوزه مطالعات فراغت را تحت نظارت و راهنمایی یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران این حوزه، پروفسور یوگندرا سینگ، به پایان رساند. فعالیت دانشگاهی او دستاوردهای متعددی را در بر می‌گیرد. او در مقام رئیس جامعه جامعه‌شناسی هند و رئیس انجمن جامعه‌شناسی راجستان به جامعه‌شناسی خدمت کرد. ارتباط او با جامعه‌شناسی جهانی در سال ۱۹۸۶ آغاز شد، هنگامی که کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در دهلی برگزار شد. او تعداد زیادی از دانشجویان جامعه‌شناسی را به شرکت در این کنگره جهانی و سایر کنفرانس‌های بین‌المللی تشویق کرد و اعضای جوان دیارتمان جامعه‌شناسی را به عضویت در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی ترغیب کرد.

پروفسور مودی عمیقاً به گسترش دانش جهانی جامعه‌شناسی در میان دانشجویان هندی‌زبان متعهد بود. او در انتشار مجله گفت‌وگوی جهانی، مجله چندزبانه انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، به زبان هندی نقش



آیشوار مودی

مؤثری داشت. تولید و انتشار مجله گفت‌وگوی جهانی به زبان هندی برای او هم یک مأموریت و هم چالشی حرفه‌ای بود. من شانس این را داشتم که در این پروژه به همراه پروفیسور مودی کار کنم و شاهد فداکاری‌های او باشم. او همواره با اعضای گروهش با القای حس برابری و دموکراسی برخورد می‌کرد. از آنجا که من چندان منضبط نیستم، چندین بار پیش آمد که کار انتشار مجله گفت‌وگوی جهانی هند کمی به تأخیر بیفتد. اما او همیشه ترجمه‌های مرا تحسین می‌کرد. او قدر دان سایر اعضای گروه ویراستاری مجله، دکتر راشمی جین، دکتر جیوتی سیدانا، پاراها شارما، دکتر ناهی بانسال و دکتر اودی سینگ، نیز بود. همین‌طور، او با حمایت جامعه جامعه‌شناسان هند برای معرفی مجله‌ای پژوهشی به زبان هندی - مجله خوبی که هم اکنون به‌طور منظم منتشر می‌شود - مصرانه تلاش کرد. تمام تلاش‌های پروفیسور مودی برای دانشجویان جامعه‌شناسی هندی‌زبانی که در این حوزه کار می‌کنند منافع علمی و دانشگاهی بسیاری فراهم آورده است. علی‌رغم درگذشت غم‌انگیز پروفیسور مودی، امیدوارم که این

راه ادامه داشته باشد و نسخه هندی مجله گفت‌وگوی جهانی با همان تعهدات سابق منتشر شود.

پروفیسور مودی علایق متعددی داشت و سهم زیادی نیز در توسعه زمینه‌های زیادی شامل رفاه کودکان، کنشگری جوانان، عدالت جنسیتی، مسائل طبقه کارگر و گروه‌های حاشیه‌ای داشت. طی سفرهای زیادش در داخل و خارج از هند، سخنرانی‌های زیادی درباره مسائل چون سلامت، فقر، بوم‌شناسی، جمعیت‌شناسی، جنبش‌های اجتماعی، رفتار رأی‌دهی و حقوق بشر با رویکرد و زبانی جامعه‌شناختی داشت. در کنار مبحث فراغت، توریسم و رسانه‌های جمعی که زمینه‌های تخصصی کار او بودند، مودی در حوزه نظریه‌های جامعه‌شناسی نیز سهم مهمی داشت. در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، تعهد کاری عمیق او همواره در یاد اعضای کمیته پژوهشی ۱۳ (کمیته پژوهشی فراغت) خواهد ماند. او تقریباً به تمام کشورهای دنیا سفرهایی با هدف علمی و دانشگاهی کرده بود. او در نوشتن کتاب و مقاله‌های پژوهشی نویسنده‌ای پرکار بود. حضور جدی او در جنبش‌های اعتراضی

معلمان و دیگر مسائل اجتماعی جایگاه او را به عنوان روشنفکری عمومی و جامعه‌شناسی انتقادی تثبیت کرد.

پروفیسور مودی، همچنین، به دلیل خلق‌وخوی مثال‌زدنی و رفتارش در یادها خواهد ماند. او و خانواده‌اش با هر مراجعه‌کننده با عشقی عمیق، ملاحظه و احترام برخورد می‌کردند. بیشک مردمانی نادرند. برای او، قاعده تعیین‌کننده برای کار در حوزه فراغت این بود که با همه همچون عضوی از خانواده‌اش رفتار کند.

درگذشت پروفیسور مودی فقدان بزرگ در زندگی شخصی اعضای خانواده و دوستان او بود. دنیای جامعه‌شناسی دلتنگ حضور ملموس او خواهد بود، اما الهامات او همواره با ما خواهد بود. خدانگهدار پروفیسور مودی، اجتماع جامعه‌شناسان بسیار دلتنگتان خواهد شد، اما شما همواره اینجا و در یاد ما خواهید ماند. ■

راجیو گوپتا، رئیس انجمن علوم اجتماعی هند

< مَنبَعی برای الهام و دلگرمی



آیشوار مودی وزادگاهش، جیپور، در پس زمینه.

حوزه فراغت و توریسم در سطح جهانی شناخته شده بود. او را ترغیب کردند برای رهبری تغییرات کمیته پژوهشی ۱۳ در سمت ریاست باقی بماند. او با قدرت و تدبیری وافرین وظیفه را بر عهده گرفت و توانست تعداد زیادی عضو جدید به کمیته پژوهشی ۱۳ و به طور کلی به انجمن بین المللی جامعه شناسی جذب کند. هم‌زمان با چند دوره ریاست، او همچنان پروژه‌های مطالعاتی تأثیرگذار، نوشتن تعداد زیادی تک‌نگاری و مجموعه‌های ویرایش شده را ادامه می‌داد. در واقع، آخرین مجموعه

پروفسور آیشوار مودی، در ماه می ۲۰۱۷، پس از مبارزه‌ای طولانی با سرطان درگذشت. او در طی دوران بیماری‌اش همچنان راهنما و حامی جامعه‌شناسان هندی و نسل جدیدی از جامعه‌شناسان حوزه فراغت بود. درگذشت وی برای جامعه‌شناسی هند، جامعه‌شناسی اوقات فراغت و به طور کلی عرصه دانشگاهی، فقدان غم‌انگیزی بود.

آیشوار زمانی وارد کمیته پژوهشی ۱۳ (جامعه‌شناسی فراغت) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شد که به عنوان جامعه‌شناس

ویرایش شده (فراغت، سلامت و آسایش) اخیراً در آوریل امسال با کمک دو نفر از همکاران نویسنده کمیته پژوهشی ۱۳ منتشر شد. آیشوار، به عنوان رئیس کمیته ۱۳، نماینده این کمیته در کمیته اجرایی انجمن بین المللی جامعه‌شناسی بود و در آنجا همکاری‌های خوبی با همکاران داشت.

در خارج از کمیته ۱۳ و خارج از فضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، آیشوار به موازات هم، در دو مسیر متفاوت حضور جدی داشت. او چندین بار به عنوان رئیس هیئت مدیره انجمن جهانی فراغت و خلاقیت انتخاب شد، که اکنون فراغت جهانی نامیده می‌شود و بدنه اصلی حرفه‌ای بین‌المللی حوزه فراغت است. او همچنین از سوی سازمانی که عضویت افتخاری مادام‌العمر به او داده بود مورد تکریم قرار گرفت. دومین مسیر، مشارکت فعالانه او در انجمن جامعه‌شناسی هند بود. در سال ۲۰۱۵، او برای فعالیت‌ها و به پاس تلاش‌هایش برای اعتلای جامعه‌شناسی هند و مشارکت در عرصه آموزش و پژوهش جامعه‌شناختی در سطح جهانی از سوی

انجمن جامعه‌شناسی هند جایزه یک عمر تلاش را دریافت کرد.

هنگامی که خبر درگذشت آیشوار برای اعضای گروه کمیته پژوهشی ۱۳ فرستاده شد، احساس اندوه ناشی از فقدان او با بیان خاطرات و پیام‌های قدردانی که اعضا با یکدیگر در میان می‌گذاشتند کمی تسکین یافت. هر کس از اولین روز آشنایی با آیشوار داستانی در ذهن داشت، خاطره‌ای از اینکه چطور اولین برخورد با او زمینه یک دوستی مادام‌العمر را برای آنها فراهم کرده بود. از باسابقه‌ترین اعضای کمیته پژوهشی ۱۳ تا بسیاری از جدیدترین اعضای مجموعه، همگی احساسی مشابه در این زمینه داشتیم. آیشوار رئیس پیشین ما، مربی و معلم ما بود، او کسی بود که خود را وقف کرد تا ما احساس خوشایندی از حضور در مجموعه داشته باشیم. آیشوار کسی بود که برای تصمیم‌گیری‌ها و جلسات ما در رویدادهای مختلف انجمن جامعه‌شناسی و کنفرانس‌های میان‌دوره‌ای ما صدایی فراگیر وضع کرد. من، به‌شخصه، حضور آیشوار در کمیته

پژوهشی ۱۳ و در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را بسیار ارزشمند و مغتنم می‌دانستم و همواره سپاسگزار حضور و دلگرمی‌های او خواهم بود. من برای اولین بار او را در مجارستان و در یکی از کنفرانس‌های میان‌دوره‌ای کمیته پژوهشی ۱۳ ملاقات کردم، هرچند پیش از آن از طریق ایمیل به‌کرات با یکدیگر در ارتباط بودیم. من نیز مانند هر فرد دیگری در کمیته ۱۳ و در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بسیار غمیگینم از اینکه هرگز بار دیگر او را نخواهم دید اما در عین حال، من فکر می‌کنم که همه ما از اینکه آیشوار مودی را شناخته‌ایم و بخشی از جهان او بوده‌ایم خوشحالیم. ■

کارل اسپراکلن، دانشگاه لیدز متروپولیتن، انگلیس، نایب رئیس و دبیر اجرایی کمیته پژوهشی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در حوزه جامعه‌شناسی فراغت (کمیته پژوهشی ۱۳)

معرفی گروه سردبیری ترکیه

گل چورباچیوگلو و ایرمک اورن، دانشگاه فنی خاورمیانه، ترکیه

در ژانویه ۲۰۱۵، ما گروه سردبیری ترکی مجله گفت‌وگوی جهانی شدیم. هسته اصلی گروه ما شامل دو نفر می‌شود، گل چورباچیوگلو و ایرمک اورن، که هر دو دانشجوی دوره دکتری در دانشگاه فنی خاورمیانه در آنکارا هستیم. یکی از دوستانمان، احمد سیحان توتان، نیز در طراحی هر شماره از مجله به ما کمک می‌کند.

هم گام شدن با متأخرترین بحث‌های جامعه‌شناختی در سراسر جهان و داشتن توانایی ترجمه آن مباحث به زبان ترکی برای ما لذت فراوانی به همراه دارد و نیز تلاشی چالش برانگیز و فرایندی نسبتاً زمانبر است. این کار برای ما چیزی بیش از یک برنامه ترجمه است، ما باید، در عین توجه به انسجام و یکپارچگی کلیت مجله، مجله (انگلیسی) گفت‌وگوی جهانی را به (نسخه ترکی) کورسل دیالوگ تغییر دهیم. تمام این فرآیند از جایی آغاز می‌شود که ما نسخه انگلیسی شماره جدید مجله گفت‌وگوی جهانی را دریافت می‌کنیم. هنگامی که یک دسته از مقالات موضوع خاصی دارند یا شماره‌ای از مجله به پوشش مباحث جامعه‌شناختی در کشور خاصی اختصاص دارد ما بر اساس ملاحظات محدود مقاله‌ها را تعیین می‌کنیم و در ابتدا، بر اساس حوزه علاقه‌مان و به منظور به حداکثر رساندن غنای تجربیات شخصی خودمان مقاله‌ها را تقسیم‌بندی می‌کنیم. پس از آن، ما به سختی کار می‌کنیم تا به موقع به زمان تحویل کارها برسیم. کار کردن در یک تیم دو نفره به سرسختی و مسئولیت‌پذیری بیشتری نیاز دارد!

هنگامی که یکی از ما کار ترجمه مقاله‌ای که به او محول شده بود را به پایان می‌رساند، ما مقاله‌ها را با یکدیگر عوض می‌کنیم به این دلیل که علاوه بر ترجمه و ویرایش مقالات تمام آنها را بخوانیم. ما معتقدیم که مرور مقالات برای بار دوم و این بار نه در مقام مترجم، بلکه به عنوان یک

خواننده، این امکان را فراهم می‌آورد که بتوانیم مجله را از دیدگاه مخاطبان مجله، اجتماع علمی جامعه‌شناسان و کسانی که به جامعه‌شناسی علاقه‌مند هستند، بررسی کنیم. هنگامی که با اصطلاحاتی مواجه می‌شویم که برگردان آنها به ترکی به نظر غیرممکن می‌رسد این نگرانی ایجاد می‌شود که با ترجمه تحت‌اللفظی، آن اصطلاح بی‌معنی می‌شود، در این موارد ما ادبیات نظری موجود و مرتبط با موضوع به زبان ترکی را می‌خوانیم و در این رابطه که آیا اخیراً این اصطلاح وضع شده یا نه و درباره اینکه ما چطور می‌توانیم آن را ترجمه کنیم، با اساتید خود مشورت می‌کنیم. جایی که ما فکر کنیم معادل درخور و مناسب یک اصطلاح یافته‌ایم، برای ترجمه آن از پهنه بسیار متنوع ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات زبان ترکی استفاده می‌کنیم. پس از ترجمه تمام متن شامل عناوین و توضیحات تصاویر، آن را برای دوستان سیحان، که متخصص فنون طراحی است، می‌فرستیم. هنگامی که صفحه‌آرایی تمام شد، بررسی نهایی را انجام می‌دهیم. نهایتاً، ما مفتخریم که یکی از شماره‌های جدید مجله کورسل دیالوگ را پیش رویمان داریم!

به محض اینکه شماره جدید روی وبسایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی گذاشته می‌شود، ما آن را در میان گروه‌های خودمان، همکارانمان در سایر دانشگاه‌ها و گروه‌های علاقه‌مند مشخصی که در پژوهش‌هایشان برای جامعه‌شناسی در سطح جهانی مشتاق در ارتباط قرار گرفتن با آشنایان و غریبه‌ها هستند، منتشر می‌کنیم. ترجمه مجله گفت‌وگوی جهانی به زبان ترکی هر دوی ما را با موضوعات و جوامع جدید آشنا کرده است و با هر موضوع جدیدی ما هیجان و شور و شوق خود را، با خوشحالی، با جامعه‌شناسان ترکیه قسمت می‌کنیم. ■

ایرمک اورن مدرک لیسانس را در رشته مدیریت و اقتصاد از دانشگاه بیگلی استانبول و دانشگاه علوم سیاسی و اقتصادی لندن گرفت. او سپس تحصیلات تکمیلی‌اش را در دانشگاه شماره یک پاریس، پانتئون سوربون، در فرانسه و در رشته ارتباطات در دانشگاه گالاتاسرای استانبول ادامه داد. اکنون، او تحصیلات خود در مقطع دکتری را در رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه فنی خاورمیانه در آنکارا دنبال می‌کند. برنامه پژوهشی او در دوره دکتری بر موضوعات اسلام‌هراسی و سازمان‌های دینی فراملی مهاجران مسلمان ترکیه‌ای در فرانسه متمرکز است. او، همچنین، مدرس گروه تلوزیون و سینمای دانشگاه اوکان در استانبول است.



گل چورباچیوگلو مدرک لیسانس را در رشته روابط بین‌الملل از دانشگاه بیلکنت در آنکارا و مدرک کارشناسی ارشد خود در رشته جامعه‌شناسی را از دانشگاه فنی خاورمیانه در آنکارا دریافت کرد. او تحصیلاتش در مقطع دکتری رشته جامعه‌شناسی را در همان دانشگاه دنبال می‌کند. موضوع تز دوره دکتری او درباره دگرگونی استقلال حرفه‌ای و اقتدار حرفه پزشکی در ترکیه است. او بخشی از پروژه پژوهشی خود را به عنوان پژوهشگر مدعو در دانشگاه یورک بریتانیا انجام داد. در حال حاضر، او نیز مدرس گروه علوم سیاسی و مدیریت دولتی در دانشگاه بیلکنت است.



نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Gül Çorbacıoğlu <gulcorbacioglu@gmail.com>

Irmak Evren <irmakevrenn@gmail.com>